

خاطره‌ای از اشغال پراگ

ترجمه: سیروس سعیدی

اشغال چکسلواکی در ۱۹۶۸ یکی از نمونه‌های بارز عزم رهبران کرملین در مقابله با تمایلات گریز از مرکز در اقمار شوروی بود. انتصاب الکساندر دوبچک به سمت دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی در ژانویه ۱۹۶۸، در اعتلای نهضت اصلاح طلبی نیرومندی که بعدها به «بهار پراگ» شهرت یافت، اهمیت بسزای داشت. هدف دوبچک آن بود که بدون خروج از پیمان ورشو و ضمن اتحاد با مسکو، اصلاحات گسترده‌ای در نظام سیاسی و اقتصادی چکسلواکی صورت دهد.

حاصل تلاش متهورانه او و یارانش، رشد نهضت اصلاحی نیرومندی بود که عمق و دامنه آن رهبران وقت شوروی را به وحشت انداخت. لغو سانسور مطبوعات، تغییر ساختار متمرکز قدرت، اعاده حیثیت از قربانیان محاکمات سیاسی، تاکید بر لزوم رعایت موازین حقوق بشر و فراهم آوردن زمینه مساعد برای فعالیت نیروهای سیاسی غیر کمونیست از جمله دستاوردهای نهضت بهار پراگ بود، نهضتی که مالا به زوال نفوذ و سلطه مطلقه شوروی می‌انجامید.

از نظر رهبران وقت شوروی، هیچ کشور کمونیستی نمی‌توانست یک سیاست ملی در پیش گیرد و با استقلال عمل خود به نظام سوسیالیستی متمرکز و فوق ملی تحت فرمان مسکو لطمه وارد سازد.

برژنف در اجلاس ۱۴ ژوبیه سران کشورهای عضو پیمان ورشو صراحتاً به رهبران چکسلواکی هشدار داده بود که شوروی در عین احترام به حق احزاب و دولتهای کمونیست در انتخاب راه پیشرفت، اجازه نخواهد داد که قدرت و موجودیت اردوی جهانی سوسیالیسم در اثر سیاستهای یک دولت سوسیالیستی به مخاطره بیفتد و در صورت لزوم به کمک طبقه کارگران کشور خواهد شتافت. این سخنان که بعدها به «دکترین برژنف» یا نظریه «حاکمیت محدود» شهرت یافت، ماهیت رابطه موجود میان شوروی و کشورهای اقمار را بیان می‌داشت و بدان معنا بود که حاکمیت یک کشور سوسیالیست حدود مشخصی دارد و صرفاً تا هنگامی محترم شمرده خواهد شد که با منافع کلی جهان سوسیالیست هماهنگ باشد.

تصمیم به مداخله نظامی در ۱۸ اوت ۱۹۶۸ اتخاذ گردید و در روز بعد، یعنی در ۲۰ اوت، ۲۴ لشکر از پنج کشور عضو پیمان ورشو خاک چکسلواکی را اشغال کردند و رهبران آن را سرنگون ساختند.

مسکو ابتدا در نظر داشت که پس از سرنگونی حکومت دوبچک، به کمک عناصر مورد اعتماد خود، یک «دولت انقلابی کارگری و دهقانی» تشکیل دهد، دولتی که نخستین وظیفه آن تأسیس «دادگاه انقلاب» و محاکمه بانیان نهضت بهار پراگ بود. ولی هشاری، اتحاد، شجاعت و مقاومت منفی مردم ورهبران چکسلواکی موجب شد که طرح مذکور تا حدی تعدیل گردد و رهبران پیشین بجای محاکمه شدن، طرف مذاکره قرار گیرند. به هر حال، مقصود غایی کرملین که برقراری حکومت متمرکز حزب کمونیست و تحکیم سلطه بی‌چون و چرای شوروی در چکسلواکی بود، پس از توافقهایی ناشی از مذاکرات ۳ و ۴ اکتبر ۱۹۶۸ مسکو کاملاً تحقق یافت. مقاله حاضر از اثر ارزشمند زدنک ملینار (Le froid vient de Moscou)، دبیر کمیته مرکزی و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸، در باره نهضت بهار پراگ استخراج گردیده است.



ضمن جلسه تاریخی هیأت رئیسه حزب در ۲۰ اوت ۱۹۶۸، «الدیش چرنیک»^(۱) کمی پیش از نیمه شب، پای تلفن خواسته شد. او پس از بازگشت اجازه صحبت خواست تا به اطلاع ما برساند که «مارتین ژور»^(۲) وزیر دفاع، لحظاتی پیش به او خبر داده است که نیروهای مسلح شوروی و چهار کشور امضاکننده پیمان ورشو از مرز گذشته و به خاک چکسلواکی وارد شده‌اند. در آن

عالم نیمه هشیاری، نخستین احساسی که به من دست داد، شبیه حالتی بود که سالها قبل، هنگام يك تصادف اتومبیل پیدا کرده بودم. نوعی فیلم سورئالیستی بر پرده ضمیرم به نمایش درآمد: صحنه‌هایی از پایان جنگ، سنگرهای خیابانی، زره پوشها، مجروحین و اجساد مردگان در خیابانها، خویشان و بستگان من، مناظری از «بوم» جنوبی و همچنین بنای معظم دانشگاه مسکو. همه اینها بسرعت برق، نظیر تصاویر رنگارنگ شهر فرنگی که با سرعتی دیوانه وار کار می‌کند، در عالم خیال از برابر دیدگانم گذشت. در همان حال کاملاً دریافتم که این رویدادها مبین شکست نهایی من به عنوان يك [مبارز] کمونیست می‌باشند. برای لحظاتی چند، همه اندیشه‌ها و احساسها در نظرم عبث جلوه کرد. سرانجام کم کم متوجه واقعیت‌های انکارناپذیر پیرامون خود شدم: همان اطاق بود و همان شخصیتها ولی با این وجود همه ما خود را در جهان کاملاً متفاوتی احساس می‌کردیم که دیگر هیچ وجه مشترکی با گذشته نداشت.

مباحثات را مثل يك فیلم سینمایی دنبال می‌کردم و به صداهایی که ظاهراً از بلندگوها بر می‌خاست، گوش می‌دادم. «چرنیک» در مورد مکالمه تلفنی خود با وزیر دفاع توضیحات بیشتر داد: دو افسر شوروی وزیر دفاع را عملاً در دفتر خود تحت نظر قرار داده و فقط به او اجازه داده بودند که خبر [ورود نیروها] را به اطلاع رئیس دولت برساند هرگونه آزادی عمل دیگری از وزیر دفاع سلب شده بود و سایر فرماندهان نیروهای مسلح نیز قاعدتاً در وضع مشابهی به سر می‌بردند.

در این هنگام دوبچک گفت:

«پس چنین کاری کرده‌اند - آن هم با من!»

در هیاهویی که متعاقباً در گرفت، يك نفر - به گمانم «کریگل» - از خیانت مردم سخن گفت: یکی دیگر پیشنهاد کرد که «اسووبودا»^(۳)، رئیس کشور، بلادرنگ احضار شود. «وازیل بیلک»^(۴) از جا برخاسته و در حالی که با عصبانیت پشت ردیف صندلیها قدم می‌زد، مدام می‌گفت: «چرا معطلید، مرا تکه تکه کنید. چرا مرا نمی‌کشید؟» هیچ کس کوچکترین واکنشی از خود نشان نداد. بیشتر آنان بی‌تردید همان قدر نسبت به بیلک بی‌اعتنا بودند که نسبت به فریادها، سخنان، حرکات و واکنشهای اطرافیان خود؛ این لحظه برای آنان نیز، گرچه به معنایی کاملاً متفاوت، لحظه‌ای محتوم بود. در واقع، این حادثه برای آنان نه يك فاجعه تکان دهنده بلکه پایان يك بحران درونی بود، بحرانی که از مدت‌ها پیش پنهان نگاه داشته شده بود و آنان را به ارتکاب اعمال نسنجیده‌ای و می‌داشت که خود از انگیزه‌های آنها آگاهی چندانی نداشتند. در عمق وجود خود احساس می‌کردم که در این لحظه تمام چیزهایی که زندگی خود را طی سالیان متمادی وقف آن کرده بودم، از دست می‌رود و آخرین برنامه‌ای که خود را از نظر سیاسی به اجرای آن متعهد ساخته بودم - یعنی کمونیسم اصلاح‌گرا در شرف نابودی است. همان گونه که از بخشهای مختلف کتاب حاضر بر می‌آید، کمونیسم اصلاح‌گرا در نظر من، بیش از هر چیزی، شکل موجهی از سیاست واقع بینانه بود. سیاستی که مداخله شوروی به معنای شکست قطعی آن بود. پس از تهاجم شوروی، هرگونه امیدواری به احتمال اصلاحات سیاسی ناگهان در نظرم کاملاً عبث جلوه کرد. دفعته متوجه شدم که چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ عملی برای رویارویی با وضعیت آن روز آمادگی ندارم، هر چند که در گذشته امکان چنان پیشامدی را کاملاً منتفی ندانسته بودم.

بهرتر است بگویم که چنین چیزی را در تحلیلهای سیاسی خود پیش بینی نکرده بودم و به همین دلیل هم راه فراری برای گریز از آن نمی‌یافتم. رویدادها، همه طرحهای مرا برای حال و آینده بی‌ارزش ساخته بود. از کمونیسم اصلاح‌گرا حتی اگر هنوز چیزی به جا مانده بود، باز هم من فداکردن زندگی حتی يك نفر از هم میهنان خود را برای آن کاملاً بیهوده می‌دانستم؛ حتی يك نفر از ایشان نیز نمی‌بایست به امید واهی کملک به پاران دوبچک برای نجات «بهار براگ»، راه زره پوشهای شوروی را سد کند.

وقتی بر حواس خود مسلط شدم، اجازه صحبت خواستم و به اطلاع حضار رساندم که از شغل خود استعفا می‌کنم زیرا در شرایط حاضر دیگر نمی‌توانم برای تحقق اهدافی که قبلاً از روی اعتقاد برای نیل به آنها کار کرده بودم،

کوشش کنم؛ علاوه بر این، قادر نبودم با يك اقدام سیاسی منسجم به مقتضیات وضع موجود پاسخ گویم. دوبچک نیز، پس از تقدیم استعفای خود، سخنان مشابهی ایراد نمود. همان گونه که از شواهد گوناگون بر می‌آید، رویداد مورد بحث برای دوبچک يك شکست شخصی محسوب می‌شد. لحن و شیوه سخن گفتن او فی نفسه مبین آن بود که با چه حساسیت پدر سالارانه‌ای نسبت به رویدادهای سیاسی واکنش نشان می‌دهد. مفاد سخنانش نشان می‌داد که او تا چه حد خود را مظهر احساسات عامه مردم می‌داند: «اگر مردم مرا قابل سرزنش می‌دانند، چرا نمی‌آیند حرف دلشان را به من بگویند؟ بیایند مرا سرزنش کنند، من مسئولیت کامل همه کارهایی را که انجام شده، به عهده می‌گیرم!»

این سخنان همه ما را به عالم واقع بازگرداند. زمزمه در گرفت که در شرایط کنونی هیچ کس حق استعفا ندارد، نظام قانونی کشور باید دست نخورده باقی بماند و تمام کارمندان باید سمتهای خود را حفظ کنند تا اشغالگران در صدد ایجاد سازمانهای اجرایی جدید و یا تغییر سمتها برنیایند. در این هنگام «اسووبودا» در جلسه حضور داشت. رنگ باخته و ظاهراً آرام می‌نمود ولی می‌شد حدس زد که باطناً عصبی است. اسووبودا رویهم رفته زیاد در این جلسه صحبت نکرد ولی در باره مسأله مورد بحث رسماً اظهار نظر کرد که هیچ کس نباید منصب خود را ترك گوید و یا استعفا کند.

از سوی دیگر، بایک ظاهر سازی حقیقتاً مضحک و دردناک، آیین معمول برگزاری جلسات «دفتر سیاسی» رعایت گردید. نخست تصمیم گرفته شد که قطعنامه‌ای تصویب گردد: بنا به پیشنهاد دوبچک مسئولیت تنظیم پیش نویس يك متن مناسب به من واگذار شد. قطعنامه‌های دیگر به احضار اعضای جلسه عمومی کمیته مرکزی و اجلاسهای دولت و مجلس مربوط می‌گردید. مباحثات بعدی عدم امکان مقاومت نظامی در برابر نیروی اشغالگر را آشکار ساخت. البته سخنانی که گفته شد بیشتر جنبه احراز واقعیت داشت تا بحث. هیچ کس جداً در فکر مقاومت نظامی نبود و چنین چیزی را توصیه نمی‌کرد و تلاش همه نهایتاً مصروف بر شمردن دلایل متعددی شد که اقدام نظامی را بیهوده جلوه می‌داد.

به چه دلیل؟ در آن موقع بسیاری از افرادی که جزء هیأت رهبری حزب نبودند، نفی مقاومت مسلحانه را با طیب خاطر تأیید نکردند و هنوز هم تأیید نمی‌کنند. در شرایط آن روز، چرا رهبری حزب راهی را برگزید که امکان مداخله ارتش را پیشاپیش منتفی می‌دانست؟ پیش از هر چیز باید دید که در آن هنگام وضع واقعا از چه قرار بوده است: ارتش چکسلواکی، نظیر سایر ارتشهای کشورهای اقمار شوروی، چیزی کاملاً متفاوت از يك سازمان دفاعی مستقل بود، مشاغل حساس را افسران روسی به عهده داشتند و مقامات نظامی شوروی تسلیحات و نظام مخابرات (وسایل فنی مخابرات، رمزاها و...) ارتش ما را نه فقط می‌شناختند بلکه تحت نظر داشتند. علاوه بر این، تفکیک واحدهای نظامی به گونه‌ای صورت گرفته بود که در صورت تهاجم کشورهای «متحد» عضو پیمان ورشو، هرگونه اقدام دفاعی را ناممکن می‌ساخت. این نکته را هم باید افزود که در میان فرماندهان نظامی ارتش، افسران بسیاری وجود داشتند که به ضرس قاطع نمی‌شد گفت که در صورت بروز نزاع جانب اتحاد شوروی را نخواهند گرفت. بدین سان، حتی گذشته از برتری عددی قاطع نیروهای مهاجم، از نظر صرفاً نظامی نیز دفاع از کشور در برابر تهاجم بلوک شوروی ناممکن به نظر می‌رسید. در چنین شرایطی حداکثر می‌شد پیشروی نیروهای برتر اشغالگر را از طریق مقاومت محلی تا حدی به تعویق انداخت (...). از نظر سیاسی، مقاومت مسلحانه به صورت زد و خوردهای محلی پراکنده به نفع متجاوزین تمام می‌شد و در واقع وضعی مشابه وضع مجارستان در سال ۱۹۵۶ به وجود می‌آورد: تیربارانها، درگیریهای مسلحانه، قربانیان، مجروح یا جان باخته. همه این کارها آب به آسیاب کسانی می‌ریخت که بهانه می‌آوردند که «نیروهای ضد انقلاب» در کشور مشغول فعالیتند و زمینه جنگ داخلی را فراهم می‌آورند چنین وضعی، استفاده يك جانبه از نیروی نظامی علیه کشوری که برای دفاع از خود حتی يك گلوله نیز شلیک نکرده بود، در چشم جهانیان قاطعترین نشانه يك تجاوز خشن به شمار می‌آمد.

علاوه بر این ویژگیهای موقعیت عینی، عوامل عقیدتی و روانی دیگری نیز در این تصمیم ما دخالت داشت. برداشتهای سیاسی کلی، برنامه کار حزب



کمونیست چکسلواکی و تا حدی عقاید شخصی کمونیستهای اصلاح طلب در محافل رهبری حزب یک وجه مشترک با یکدیگر داشتند. از دید اصلاح طلبان، میان اصلاحات دموکراتیک چکسلواکی و تعهدات ناشی از پیمان ورشو هیچ گونه تضادی وجود نداشت. خواننده نباید تصور کند که این حرف یاوه‌ای است که برای استتار مقاصد دیگر گفته می‌شود. در آن موقع، این یکی از ارکان مفهوم اصلاحات بود و مسأله قطع رابطه با اتحاد شوروی، به صورتی که قبلاً در ۱۹۴۸، در یوگسلاوی صورت گرفته بود، اصولاً هیچگاه مطرح نگردیده بود. نه فقط هیچ کس هرگز به احتمال چنین رویدادی نیندیشیده بود بلکه برعکس، همه می‌کوشیدند ثابت کنند که در بلوک شرق هیچ اقدام مستقلی امکان پذیر نیست.

در چنان شرایطی، رهبری حزب هنگام تفکر دربارهٔ بموقع یا بموقع بودن مقاومت مسلحانه در برابر تهاجم شوروی، از نظر روانی انگیزه‌ای برای دعوت مردم به مقاومت مسلحانه نداشت. در این مورد انسان عملاً نمی‌تواند به جای دیگران سخن بگوید ولی تا آنجا که به خود من مربوط می‌شود، در آن موقع وجداناً حاضر نبودم که حتی جان یک نفر به خاطر دعوت حزب به مقاومت مسلحانه به خطر بیفتد. در واقع حزب نمی‌توانست تضمین کند که نتیجهٔ سیاسی واقعی چنین اقدامی ارزش چنان فداکاری را دارد.

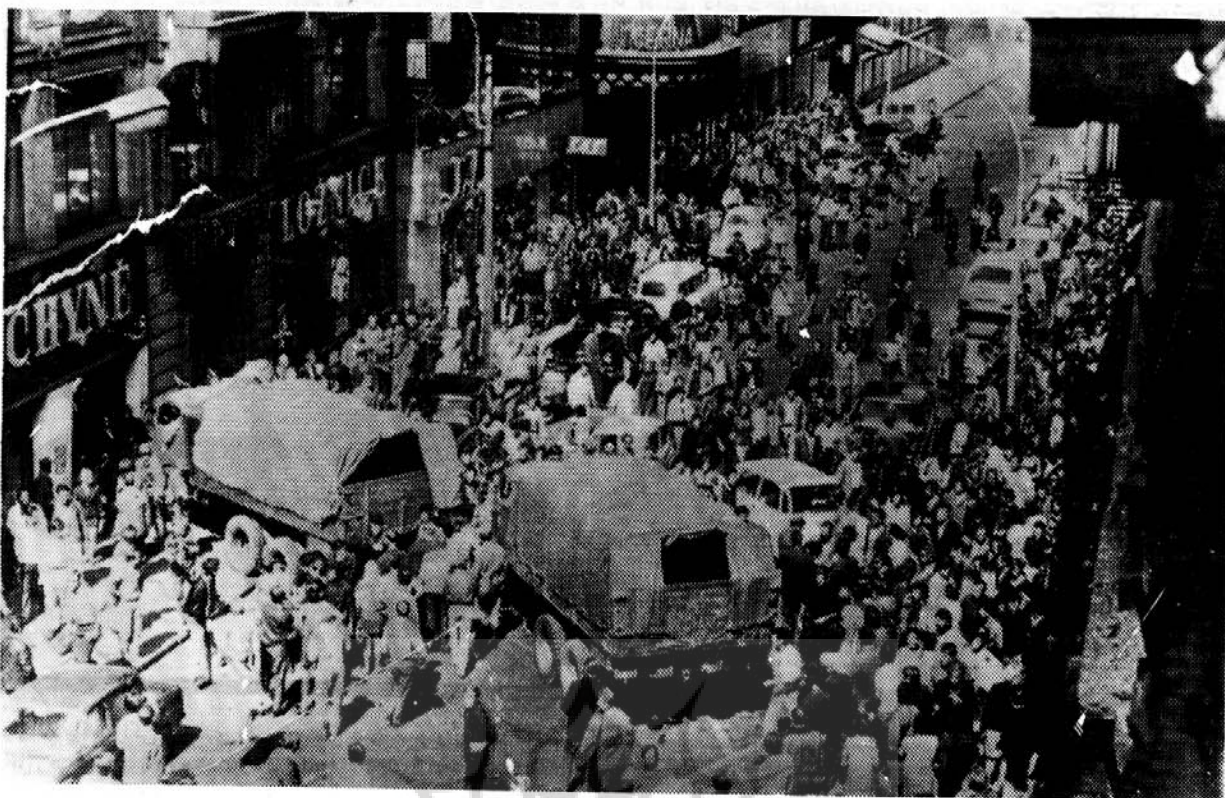
آن شب برای نخستین بار دریافتیم که موضع گیری من روی مرگ و زندگی بسیاری از افراد، و شاید هزاران نفر، تأثیر آنی دارد. این احساس بعداً، در مذاکرات کرملین، نیز به من دست داد. آن شب وضع با آنچه که معمولاً در سایر مواقع، هنگام بحث دربارهٔ درست یا نادرست بودن یک تصمیم و موجه بودن آن از نظر اصولی و اخلاقی، پیش می‌آمد، تفاوت بسیار داشت. در این قبیل مواقع همه می‌دانستیم که نتایج تصمیمات ما روی زندگی مردم تأثیر فوری به جا نخواهد گذاشت و سرنوشت آنان را رقم نخواهد زد. به همین دلیل هم من با نظر رئیس جمهور «اسو بودا» که در آن زمان دائماً تأکید می‌کرد که نباید جان مردم را بیهوده به هدر داد، موافق بودم. من نمی‌توانم مثل بعضی از روزنامه نگاران که بعد از وقوع حادثه، با نوعی خودستایی آمیخته به تحقیر، و با اطمینان خاطر کسانی که قربانی کردن انسانها هیچ مسئولیتی را متوجه آنان نمی‌سازد، برای اسو بودا از اصول والا سخن می‌رانند، دلایل او را رد کنم. در جلسهٔ شب ۲۰ اوت، فقط از انگیزهٔ سیاسی و مسئولیت در مورد حفظ جان انسانها صحبت شد؛ سایر مسائل با آنکه بی‌تردید ذهن سخنرانان را به خود

مشغول داشته بود، مطرح نگردید. برای آن عده از رهبران حزب هم که از همان ابتدا نسبت به متجاوزین نظر مساعد داشتند، چنین مسائلی اساساً مطرح نبود. دو بچک ناگهان اعلام کرد که می‌خواهد نامه‌ای را که سه روز پیش از برژنف دریافت کرده، برای هیأت رئیسه قرائت کند.

او هنگام قرائت نامه بی‌نهایت عصبی بود و بیش از حد معمول لکنت زبان داشت. نامه حاوی همان اباطیلی بود که در آن زمان در مسکو، دربارهٔ مقالات به اصطلاح ضد شوروی و ضد سوسیالیستی نشریه‌های «لیترانی لیستی»^(۵) و «رپورتاژ»^(۶) بر سر زبانها بود و ادعا می‌شد که مقالات مذکور «نقض آشکار توافقاتی چرنا و براتیسلاوا» می‌باشد. چند نفر از حاضران هنوز گوش می‌دادند ولی به طور کلی، همه صحنه حاضر را نمایشی عبث می‌پنداشتند؛ تالار پر از افراد مضطربی بود که از سرنوشت خود و ملت خویش در ساعات آینده بیمناک بودند؛ بعضی از آنان، بی‌آنکه به روی خود بیاورند، به احتمال بازداشت و تبعید خود می‌اندیشیدند. و سرانجام، یک عده نیز آرزو داشتند که هرچه زودتر به سفارت شوروی بروند و دولت جدیدی تشکیل بدهند. همه ساکت نشسته بودیم و هر کس به سرنوشت خود می‌اندیشید. همه نامه‌ای را که دو بچک قرائت می‌کرد سرسری گوش می‌دادند و بیش خود می‌اندیشیدند که نویسندهٔ نامه بیش از آنکه امضای خود را پای آن بگذارد، فرمان پیشروی نیروهای اشغالگر را صادر کرده است (...)

هنگامی که آلکساندر دو بچک، در شب ۲۰ تا ۲۱ اوت ۱۹۶۸، رسماً پایان جلسهٔ هیأت رئیسهٔ حزب را اعلام کرد، در راهروهای منتهی به تالار جلسه جنب و جوشی شبیه جنب و جوش کندوی زنبورها به چشم می‌خورد. دهها نفر از کارمندان حزب و روزنامه نگاران در راهروها به این سو و آن سو می‌دویدند، با یکدیگر صحبت می‌کردند و منتظر اخذ دستور بودند.

با این وصف، برخی حوادث مهم نتیجهٔ اقدامات خلق الساعه بود. کارل هوفمان^(۷)، عامل متمایل به شوروی، که در آن هنگام وزارت پست و مخابرات را به عهده داشت و با هواداران شوروی در سازمان امنیت و آژانس مطبوعاتی رسمی کشور (سولک)^(۸) در ارتباط بود، طبق نقشهٔ قبلی برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی را قطع کرد. فرستنده‌های رادیو پس از بخش نخستین بخش اظهارات هیأت رئیسهٔ حزب به خاموشی گرایید و سکوتی در گرفت که حکایت از بدبختی داشت. سردبیر «روده براوو»^(۹) نیز به همین ترتیب از انتشار بیانات هیأت ممانعت نموده و به جای آن متنی را که خود تهیه کرده بود، منتشر ساخت.



○ منظره‌ای از پراگ در سالگرد اشغال چکسلواکی به وسیله نیروهای شوروی

بودند خوب به یاد می‌آورم. «پیلر»^(۱۸)، «بیلاک»، «اشوتسکا»^(۱۹)، «ایندرا»^(۲۰)، «ولنیک»^(۲۱) و «اربان»^(۲۲) حضور نداشتند. «اربان» شاید در جلسه بعد از ظهر ۲۰ اوت نیز غایب بود. به هر حال چیزی حضور او را در ذهن من تداعی نمی‌کند.

کمی پس از ساعت چهار صبح، یک ولگای مشکی سفارت شوروی که توسط تانکها و زره پوشها همراهی می‌شد، به ساختمان کمیته مرکزی نزدیک شد. سربازان روسی با لباسهای چتربازی و کلاههای بره عتایی رنگ خود، مسلسل به دست و آماده شلیک از نفربرها پایین جستند. تانکها و زره پوشها ساختمان را به محاصره درآورده و سربازان با ایجاد یک حلقه محاصره فشرده تمام راههای ورودی را بستند. من و کسانی که آنجا بودند، همه این چیزها را مثل یک فیلم سینمایی از پشت پنجره تماشا می‌کردیم. ولی در عین حال، با آگاهی کامل از واقعیت، به خود می‌گفتم: این سربازان روسی که تو آنان را نخستین بار در ۹ اوت ۱۹۴۵ دیدی و با اشتیاقی چون آه یز برایشان هورا کشیدی، این مردانی که بعداً، طی مدت پنج سال، دوسر و رفیق و شریک شادیهای تو بودند بازیگران یک فیلم سینمایی نیستند و با مسلسلهای خود، نه «کادت‌های»^(۲۳) طرفدار تزار یا آخرین مدافعان رایشتاگ بلکه شخص تو را هدف قرار خواهند داد. بی‌تردید نسبت به آنچه روی می‌داد وقوف کامل داشتم ولی ندایی درونی مدام می‌گفت که همه این چیزها شاید نتیجه یک سوءتفاهم بزرگ باشد. به خود می‌گفتم: من زبان اینها را می‌دانم، بافکارشان آشنا هستم، درجه‌های نظامی و فرماندهانشان را می‌شناسم و می‌توانم حدس بزنم که پس از پایان خدمت روزانه درباره چه چیز صحبت می‌کنند و درباره افسران خود و حتی درباره برژنف چه می‌اندیشند و محال است که چنین آدمهایی مرا با یک گلوله از پا درآورند.

ولی آیا برآستی چنین چیزی محال بود؟ چه دلیلی وجود داشت که محال باشد؟ آیا رویدادهای دوران جنگ را که رزمندگان پیشین و هم اتاقی‌های من در خوابگاه دانشگاه «استرومینکا» [مسکو] برآیم تعریف کرده بودند، از یاد برده بودم؟ آیا آنان هیچگاه فرد ناشناسی را نکشته بودند و نمی‌توانستند فرد غیرمسلحی را که تهدیدشان نمی‌کرد، بکشند؟ با این وصف، این لحظات از

ولی به لطف اقدام مصمانه «اسمرکوفسکی»^(۲۴) و واکنش سریع همکاران ما در رادیو توانستیم یک فرستنده یدکی را به کار بیندازیم و نتیجتاً سخنان هیأت رهبری حزب کمی پس از ساعت دو بعد از نیمه شب از رادیو پخش شد و «روده پراو» نیز بعداً آن را منتشر ساخت.

مسأله دیگری که فی‌البداهه حل شد، مسأله تشکیل چهاردهمین کنگره فوق‌العاده حزب بود. در این مورد، ابتکار از جانب کمیته شهرداری حزب کمونیست چکسلواکی بود که «بوهومیل شیمون»^(۲۵) دبیر کلی آن را برعهده داشت. او این مسأله را که آیا کنگره حزب باید بی‌درنگ تشکیل گردد یا خیر، همان شب ضمن گفتگو با دوپچک مطرح ساخت. تا جایی که من می‌دانم، دوپچک مردد بود. شخصاً بر این عقیده‌ام که ترس او از آن بود که مبادا سربازان شوروی نمایندگان کنگره را قتل عام کنند. به نظر او تشکیل کنگره در آن اوضاع و احوال سودی در بر نداشت. ولی نهایتاً او هیچ ایرادی ندید که کمیته شهرداری نمایندگان کنگره را، در چهارچوب امکانات موجود، فراخواند.

بدین ترتیب، از همان شب با عجله دست به کار تمهید مقدمات تشکیل کنگره چهاردهم حزب شدیم: صبح روز ۲۲ اوت ۱۹۶۸، نمایندگان کنگره در رستوران یکی از کارگاههای حزب در محله صنعتی ویزوچانی^(۲۶) گرد آمدند. هواپیمای نظامی شوروی که زره پوشها و سربازان را به فرودگاه «غیرنظامی»^(۲۷) در پراگ حمل می‌کردند و تعدادشان رفته‌رفته فزونی می‌گرفت، از فراز ساختمان کمیته مرکزی می‌گذشتند. مقر کمیته تدریجاً خالی شد. کارمندان دبیرخانه‌های محلی و مؤسسات صنعتی و همچنین روزنامه نگاران به دفتر کار خود شتافتند و جز چند نفر از اعضای ستاد حزب با همکاران آنها و همچنین تنی چند از کارمندان دولت که پس از شنیدن اعلامیه رادیو به کمیته مرکزی شتافته و توانسته بودند راهی از میان جمعیت برای خود بکشند و به دبیرخانه بیایند، کس دیگری در آنجا نبود. حدود ساعت چهار صبح، با «اسمرکوفسکی»، «اشپاچک»^(۲۸)، «شیمون»، «سادوفسکی»^(۲۹)، «اسلاویک»^(۳۰) و «یاکش»^(۳۱) در دفتر دوپچک نشستیم. کسانی را که آنجا

لحظاتی که سالها پیش هنگام سوء قصد به جان «هیدریش»^(۲۴) سبری کرده بودم، متفاوت می نمود. در آن هنگام، تمام نیروهای اشغالگر برای یافتن عاملین سوء قصد بسیج شده بودند. گشتی های پلیس و سربازان مسلسل به دست تمام خیابانهای پراگ را بدقت جستجو می کردند. به خیابانی هم که خانه ما در آن بود، سرزدند. شیخ تیره رنگ آنان را که تک تک خانه ها را جستجو می کردند، از پشت پنجره دیدم. می دانستم که پدرم، قبل از جنگ، افسر ارتش بوده و لباس نظامی هنوز در گنجینه لباسهاست، این را هم می دانستم که جایی در خانه يك اسلحه پنهان کرده ایم.

از دشمن سخت می ترسیدم، ترسی بسیار عادی. می دانستم که اگر سربازان خانه ما را جستجو کنند، کارمان تمام است. ولی بخت یاری کرد و آنان به خانه ما نیامدند.

سربازانی که این بار به سراغ ما می آمدند دیگر ترس عادی و حیوانی آن زمان را در من بر نمی انگیزتند. در نظر سربازانی که لحظاتی دیگر از راه می رسیدند، من یقیناً آن پسر کوچولوی بی اهمیت نبودم. می دانستم که به سربازان قاعدتا دستوراتی داده اند و امکان ندارد که به آنان فرمان داده باشند که به زور وارد دفتر دوپچک شده و همه را به رگبار بزنند. به احتمال قوی ما را بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل می کردند تا شاید بعداً به دادگاه تسلیم شویم. ولی مسلماً آن موقع هنوز فرا نرسیده بود و هر کس به چگونگی پایان این ماجرا می اندیشید. همه اینها نه افکاری سنجیده بلکه احساساتی مبهم و سخنانی تسکین بخش بود. این احساسات و سخنان برچه اساسی استوار بود؟ به گمانم بر اعتقادات کمونیستی و وابستگی دیربای من به حکام و نخبگان نظام سیاسی کمونیسم. در این لحظه، احساساتم به احساسات آن دسته از کارمندان حزب کمونیست که در گذشته، پیش از شروع محاکمه «اسلانسکی»، توسط مأمورین سازمان امنیت بازداشت شده بودند، شباهت داشت. دستگیرشدگان مأمورین را شخصاً می شناختند، شاید از آن جهت که خود در گذشته ایشان را بارها مأمور بازداشت افراد دیگر کرده بودند. آنان نیز ابتدا گمان می کردند که اشتباهی در کار است و واقعاً امکان ندارد که حکومت وقت اقدامی علیه ایشان به عمل آورد. این اطمینان خاطر کاذب مختص کمونیستهای متعصب و ممتازی بود که خود را هنوز بر مسند قدرت می پنداشتند. این احساس بی تردید قدمتی بیش از کمونیسم و حکومتهای کمونیستی دارد. به گمان من مقامات بلند پایه کلیسا نیز هنگامی که در دوران تفتیش عقاید به محاکمه کشیده می شدند، تا پیش از لحظه ورود به اتاق شکنجه و جان باختن برهمه آتش چنین احساسی داشته اند. بدین سان، تهاجم شوروی به خودی خود یقیناً نتوانسته بود تمام پندارهای مرا از میان ببرد. در این مورد نیز دشوار می توان بجای دیگران سخن گفت ولی به نظرم در آن زمان، دیگران نیز همین احساسات باطنی و نیمه هشیارانه را داشتند. رفتار این مردان که لحظاتی بعد برای مدت زمانی طولانی بازداشت شده و مسلسلهای روسی به سویشان نشانه گرفته می شد، لاقابل حاکی از قاطعیت بود (...)

در دفتر دوپچک ناگهان به شدت باز شد و حدود هشت سرباز و چند افسر جزء مسلسل به دست توره کشان به داخل اتاق هجوم آوردند، پشت میز بزرگ موضع گرفته و سلاحهای خود را به طرف ما نشانه رفتند. دو افسر ارشد نیز بعداً وارد شدند؛ آنکه درجه بالاتری داشت کوتاه قد و تقریباً چاق بود. در عوض، سینه اش به انواع نشانها، از جمله به گمانم نشان «قهرمان اتحاد شوروی» مزین بود. از خود اعتماد به نفس نشان می داد و رفتاری نظامی داشت. به ما اعلام کرد که از آن پس «تحت حمایت» او هستیم و سپس دستوراتی صادر کرد. یکی از حاضران، به گمانم دوپچک، خواست چیزی بگوید ولی سرهنگ چاق فریاد کشید: «حرف نزنید و آرام در جای خود بنشینید؛ به زبان چک صحبت نکنید!» اگر این جمله دوم «به زبان چک صحبت نکنید!» را نگفته بود، من احتمالاً صدایم در نمی آمد ولی این دستور اخیر طوری مرا عصبانی کرد که نتوانستم بر احساس خشم، خفت و ترس، ترسی که در عین حال با اعتماد به نفس نامعهود آمران آمیخته بود، فائق آیم. به همین جهت، با لحنی آمرانه به زبان روسی به او گفتم: «لطفاً همان طور که به شما دستور داده شده، رفتار کنید؛ خیال می کنید کجا تشریف دارید؟ شما در دفتر دبیر کل حزب کمونیست هستید. آیا به شما

دستور داده اند که مانع حرف زدن ما بشوید؟ خیر چنین دستوری به شما داده نشده است. بنا بر این، مطابق دستوراتی که دریافت کرده اید، عمل کنید!» جناب سرهنگ ابتدا مبهوت ماند. خواست چیزی بگوید ولی منصرف شد. سپس نگاهی به پیرامون خود افکند و از اتاق خارج شد. اندکی بعد همراه عده ای دیگر باز آمد. این بار نیز از خود اعتماد به نفس نشان می داد ولی کسی را از صحبت منع نکرد.

اسامی حاضران را یادداشت نمود: مافوقهای او ظاهراً هنوز تصور دقیقی از اوضاع نداشتند و نمی دانستند که چه کسانی در آن اتاق حضور دارند. حتی نمی دانستند که اعضای «دولت انقلابی» و «دادگاه انقلاب» که تشکیل آنها رسماً اعلام شده بود، کجا هستند. سربازان تلفنهای را از کار انداختند و پنجره ها را بستند تا صدای فریاد مردمی را که در اطراف حلقه سربازان اجتماع کرده بودند، نشنویم.

مردم مدام سرود ملی و سرودهای میهن پرستانه می خواندند و نام دوپچک را به زبان می راندند. از پشت پنجره های بسته نیز می توانستیم صدای آنان و صفیر گلوله هایی را که در دوردست شلیک می شد، بشنویم. همه خاموش دور میز نشسته بودیم و لوله های مسلسلهای سربازان را پشت سر خود احساس می کردیم (...)

حدود ساعت ۹ صبح دوباره سر و کله سرهنگ کوتاه قد پیدا شد. این بار دو افسر روس و سه نفر غیر نظامی که ما بلافاصله، پیش از آنکه لب بکشایند، فهمیدیم که مأمورین سازمان امنیت چکسلواکی هستند، او را همراهی می کردند. یکی از آنها که بلند قد و مو مشکی بود به «دوپچک»، «اسم کوفسکی»، «کریگل» و «اشاپچک» دستور داد که همراه او بروند. یکی از آنان - به گمانم دوپچک - از او پرسید چرا و آن مرد به ابلاغ حکمی اکتفا کرد که مضمون تقریبی آن چنین بود: به حکم دادگاه انقلابی که به ریاست رفیق «آلونسکی» ایندرا» تشکیل شده است. اسم کوفسکی پرسید این چه دادگاهی است که او در مقام رئیس مجلس ملی هرگز نام آن را نشنیده و در قانون اساسی هم سخنی از آن به میدان نیامده است. دوپچک نگذاشت که او حرفش را ادامه دهد و گفت: «ول کن ژوزف، به هر حال بی فایده است.» مأمور امنیتی از آن چهار نفر خواست که سلاحهای خود را به او تسلیم کنند. اسم کوفسکی قاه قاه خندید، تظاهر به تجسس بدنی خود کرد و سرانجام، پس از زیر و رو کردن جیبهایش، چاقوی جیبی کوچکی را روی میز نهاد و گفت: «ما در روابط خود با مردم به اسلحه احتیاج نداریم.» مأمورینی که به دوپچک نزدیک شده بودند، ناگهان معذب ایستادند. دوپچک دستهای خود را بالا برد و با لبخندی حاکی از تسلیم به مردی که در آن نزدیکی ایستاده بود گفت: «خواهش می کنم مرا بگردید. بگردید دیگر!» سرهنگ روس با اینکه از حرفها سر در نمی آورد، به بیهودگی مشاخره بی برد و به همه آنان دستور داد که اتاق را ترک کنند. آن وقت اسم کوفسکی چند حبه قند از روی میز برداشت و در جیب خود گذاشت و به ما گفت: «شما هم بردارید، بعداً به درد می خورد، من این را در زندان روزین تجربه کردم.» سپس او را با سه نفر دیگر از اتاق بیرون بردند.

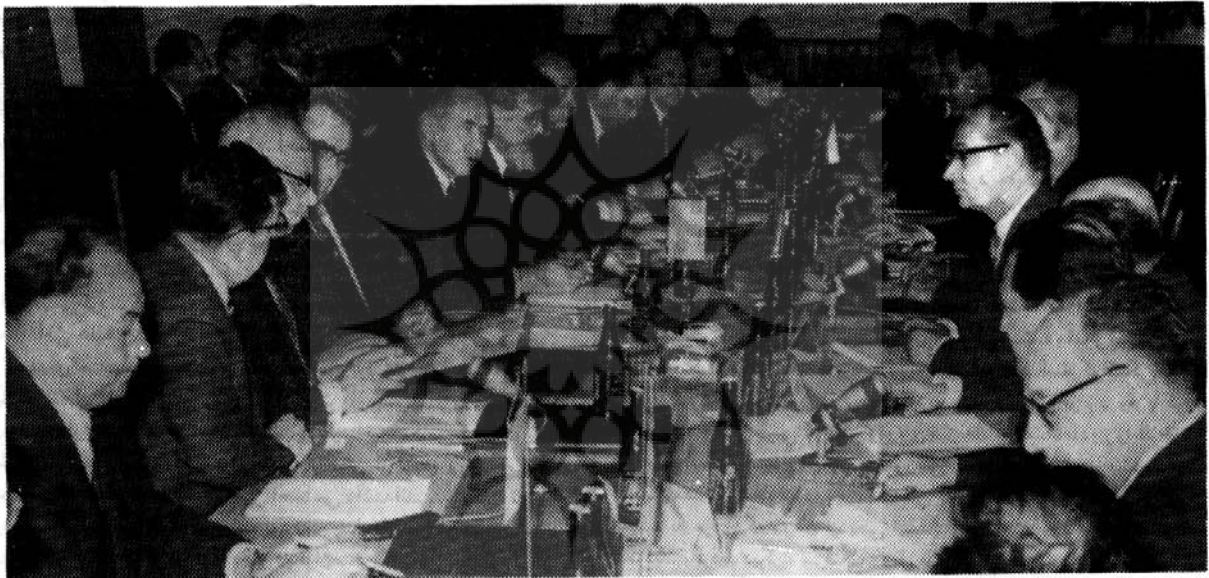
حالا دیگر سیر حوادث آتی را دریافته بودیم. يك نفر گفت: «هوا پس است!» سپس سکوتی طولانی و دردناک بر همه سنگینی کرد. قبلاً وقتی سربازان مسلسل به دست از راه رسیدند، همه ما فکر کردیم که چیزی به برده پایانی نمایش باقی نمانده است. اکنون صحنه حضور در «دادگاه انقلاب» را در ذهن خود مجسم می کردیم: این تصویر عقلاً محسوس تر و رضایت بخش تر بود. زمان، بیهوده و یکنواخت، سبری می شد، هیچ به یاد نمی آورم که در آن زمان دقیقاً چه اتفاقاتی روی داد. افسران روسی برگشتند ولی این بار مأمورین چک آنان را همراهی نمی کردند. شیمون، پاکش و کاپک را صدا زدند و از اتاق بیرون بردند. جمع عجیبی بود و ما را به فکر فرو برد؛ شیمون بی تردید از قماش آن دو نفر دیگر نبود و به دشواری می شد این سه نفر را با هم به يك «دادگاه انقلاب» فرا خواند. بعداً فهمیدیم که شیمون را نزد چهار نفری که قبلاً بازداشت شده بودند، برده اند و دو نفر دیگر را نیز مقامات شوروی ظاهراً برای مشورت دعوت کرده اند. سپس محافظین ما دستورات جدیدی دریافت کرده، رفتار خود را فوراً تغییر دادند. روی صندوقهای خالی نشستند و مسلسلهای خود را بجای

آنکه به طرف ما نشانه بروند، روی زانوهای خویش قرار دادند (...)
 بعد از ظهر، راننده شخصی دوبچک از مهمانسرای حزب برایمان غذا آورد.
 او به خانواده‌های ما نیز تلفن زده و وضع را برای آنان تشریح کرده بود: هرکس
 لای دستمال سفره خود یادداشت محبت آمیزی از خانواده‌اش دریافت داشت
 (...)

حدود ساعت ده صبح، سرهنگ چاق با قیافه‌ای کاملاً متفاوت از راه رسید
 و لبه‌خندنان به ما اطلاع داد که مشورت‌هایی در بالاترین سطوح صورت
 می‌گیرد و دوبچک و رفقای دیگر نیز در آنها شرکت دارند. او همچنین گفت که
 ما از آن پس کاملاً آزادیم و می‌توانیم به هر جا که دلمان می‌خواهد برویم و
 فردای آن روز هم می‌توانیم مطابق معمول برای کار به ساختمان کمیته مرکزی
 بیاییم. او ضمن اظهار خوشوقتی از اینکه کارها به این صورت سامان یافته همه
 محافظین را مرخص کرد و پس از دست دادن با همه، سرمیز کنار یکی از
 اعضای گروه - به گمانم سادوفسکی - نشست و با او به صحبت پرداخت. من نیز
 از جا برخاسته و آماده بازگشت به خانه شدم.

منزل من از ساختمان کمیته مرکزی دور نبود. به همین دلیل پیاده به خانه
 برگشتم. مردم پشت حلقه محاصره چتربازان اجتماع کرده و منتظر تحولات

«ویزواجانی» و رفتن به ساختمان کمیته مرکزی برای پیگیری تحولات روز،
 یکی را انتخاب می‌کردم. شب ۲۱ اوت به من خبر داده بودند که روز قبل از آن،
 هنگامی که ما در دفتر دوبچک محبوس بودیم، گروه هواداران مسکو که بیلاک،
 ایندرا، یاکش و کولدر^(۲۵) نمایندگان آن بودند، با حدود پنجاه نفر از اعضای
 کمیته مرکزی در مهمانسرای حزب مشورت کرده بودند. این راه می‌دانستم
 که یکی از جناح‌های کمیته مرکزی آماده همکاری با ارتش شوروی است و
 عده‌ای را هم برگزیده‌اند تا تحت سرپرستی بیلاک با نیروهای اشغالگر مذاکره
 کند. این اخبار با حرف‌های سرهنگ روس در مورد انجام مذاکرات سیاسی با
 شرکت دوبچک تناقض داشت ولی با حدسیات من به هنگام دستگیری دوبچک
 و سایر اعضای ستاد حزب به نام «دادگاه انقلاب» که تحت ریاست آلونس
 ایندرا تشکیل شده بود، جور در می‌آمد. می‌شد چنین تصور کرد که گروه
 وفادار به مسکو در صدد ایجاد سازمان‌های حزبی و دولتی جدیدی است که
 قصد همکاری دارند. کسب اطلاع بیشتر در این مورد به نظرم مهمتر جلوه
 کرد؛ به همین جهت پس از تعیین یک رابط میان خود و نمایندگان کنگره
 فوق العاده حزب در ویزواجانی به مقر کمیته مرکزی رفتم.
 زره پوشها و سربازان همچنان در اطراف ساختمان ایستاده بودند. با این



○ کنفرانس Cierna Nad Tisou (بین رهبران چکسلواکی و شوروی بر سر اختلافات بین دو حزب کمونیست)

وجود وقتی کارت رسمی خود را نشان دادم، اجازه عبور دادند، از اشغالگران
 کسی در ساختمان حضور نداشت و دفاتر ما خالی بود.
 جمعا یازده نفر از بیست و دو نفر اعضای هیأت رهبری حزب حاضر بودند.
 اعضای هیأت رئیسه حزب یعنی دوبچک، چرنیک، اسمرکوفسکی، کریگل،
 اشهاچک و شیمون که دیروز بازداشت شده بودند و همچنین اعضای دبیرخانه
 حزب حضور نداشتند.

با این همه، دو تن از اعضای کمیته مرکزی که جزء هیأت رهبری حزب
 کمونیست چکسلواکی نبودند، در این جلسه حضور داشتند. این دو نفر ژنرال
 «رتیس»^(۲۶)، رئیس پیشین ستاد ارتش در دوره نوتنی و «پادوفسکی»، وزیر
 بازرگانی داخلی دولت چرنیک بودند.

بیلاک پس از شرح نتایج این مذاکرات از اعضای باقیمانده هیأت رهبری
 تقاضا کرد که کمافی السابق دستورات لازم را به ادارات محلی و سازمان‌های
 دولتی ابلاغ کنند. او همچنین گفت که ما باید کمیته‌ای تشکیل دهیم تا
 مذاکرات در عالی‌ترین سطوح ادامه یابد.

مثل سادوفسکی، علناً از بیلاک پرسیدم که دو بچک و یارانش در چه وضعی به
 سر می‌برند. بیلاک نتوانست توضیح دقیقی در این مورد ارائه کند و فقط گفت
 که به او اطمینان داده شده که افراد یاد شده تحت حمایت شوروی در خاک

جدید بودند. هرکس که از ساختمان خارج می‌شد و نگهبانان به او احترام
 می‌گذاشتند، مردم با سوءظن به او می‌نگریستند. با این وجود، کسی از میان
 جمعیت مرا شناخت و به نام صدایم زد. عده زیادی فوراً دور من جمع شدند و
 سؤالاتی را در مورد وضع دوبچک مطرح کردند. من هم بر مبنای مسموعات
 خود به آنان گفتم که کسی از اعضای هیأت رهبری حزب در ساختمان باقی
 نمانده و در حال حاضر احتمالاً مقدمات لازم برای مذاکراتی که ظاهرأ دوبچک
 نیز در آنها شرکت خواهد جست، فراهم می‌آید. در واقع، این احتمال را که اخبار
 مزبور ساخته و پرداخته آن سرهنگ چاق باشد و او عمدتاً آنها را به گوش دیگران
 برساند، منتفی می‌دانستم. ظاهرأ او این حرف‌ها را از خودش در نیاورده بود و
 آنها را به همین صورت از مقامات مافوق خود شنیده بود. نمی‌توان گفت که در
 این موقع، بعضی از رهبران شوروی متقاعد شده بودند که با دوبچک نیز باید در
 مسکو مذاکره شود. این مسأله فقط بیست و چهار ساعت بعد از آن در پراگ حل
 شد و دوبچک چهل و هشت ساعت بعد به کرم‌لین رفت. فردای آن روز، یعنی ۲۲
 اوت ۱۹۶۸، هنوز هیچ قریبه‌ای در دست نبود که وقایع چنین سیری پیدا خواهد
 کرد. درست برعکس، در ۲۲ اوت، پیش بینی می‌شد که یک «دولت انقلابی»
 کارگران و دهقانان به ریاست «آلونس ایندرا» تشکیل خواهد گردید.
 صبح روز ۲۲ اوت، باید بین پیوستن به نمایندگان کنگره چهاردهم در

چکسلواکی به سر می‌برند.

سایر سخنرانان، پیشنهادی ارائه دادند که به موجب آن هدف هر مذاکره‌ای در وهله اول باید برقراری تماس با اعضای بازداشت شده هیأت رهبری باشد. بیلاک پیشنهاد کرد که هیأت نمایندگی جدیدی انتخاب شود ولی اعضای جلسه متقابلاً طرحی ارائه دادند که به موجب آن باقیمانده اعضای هیأت رهبری نیز باید با ادامه مذاکرات موافقت می‌کردند؛ ضمناً هیأت رهبری حزب می‌بایست با سفیر شوروی وارد مذاکره می‌شد نه با فرماندهی نظامی آن کشور. در وهله اول باید از چرونینکو خواسته می‌شد که ترتیب تماس با برژنف را بدهد. سپس باید از برژنف خواسته می‌شد تا دستور آزادی شش رهبر بازداشت شده حزب را صادر کند. تقاضای دیگر این بود که از آن پس مذاکرات فقط در صورت حضور تمام اعضای هیأت رهبری حزب صورت بگیرد.

حتی بیلاک، ایندرا و دیگران نیز با این پیشنهادات مخالفت نکردند و آنها را پذیرفتند. سپس بیلاک حوالی ظهر به چرونینکو تلفن زد و قرار شد که یازده عضو هیأت رهبری حزب به سفارت شوروی بروند و از آنجا با کاخ کرملین تماس بگیرند. به دلیل خرابکاریهای روز قبل سربازان شوروی، برقراری تماس تلفنی از ساختمان کمیته مرکزی امکان پذیر نبود.

بدیهی است که قلمرو سفارت توسط چند حلقه از زره پوشها، ماشینهای نظامی و سربازان حفاظت می‌شد. بلکان و راهروهای ساختمان به یک اردوگاه تحت حفاظت شباهت داشت:

سربازان و مأمورین ک. گ. ب با یا بدون لباس نظامی در محوطه ایستاده بودند و یا اینکه با تجهیزات کامل روی پله‌ها، روی زمین و کنار پنجره‌ها دراز کشیده بودند. ما را به اطاقی بردند که در مجاورت اطاق کار چرونینکو قرار داشت. روی میزها پر از مشروب و ساندویچ و خاویار بود ولی کسی برای مذاکره وجود نداشت.

سفیر شوروی ضمن عذرخواهی از ما خواست تا شکیبایی پیشه کنیم (.....) چرونینکو سرانجام بعد از ظهر آزاره رسید و پس از آگاهی از تقاضای ما در مورد تماس با برژنف مجدداً از پیش ما رفت. پس از حدود یک ساعت چرونینکو بازگشت و اطلاع داد که متأسفانه فعلاً تماس تلفنی با مسکو مقدور نیست.

من پیشنهاد کردم که از خط تلفنی ژنرال پاولوفسکی استفاده شود. چرونینکو با بی احتیاطی اظهار داشت که آن خط نیز کار نمی‌کند. در پاسخ گفتم که اگر واقعاً در ارتش کسی نتواند مثلاً با ژنرال گرچکو تلفنی صحبت کند، وضع واقعاً باید وحشتناک باشد. سفیر که کاملاً آرام بود گفت: «همین طور است، وضع واقعاً ناخوشایندی است.» سپس یک راست رفت سراصل مطلب و گفت که انتظار بیشتر چیزی جز اتلاف وقت نیست. دیر یا زود تماس تلفنی برقرار خواهد شد و آن وقت برای گفتگو با دو بچک، چرنیک و سایر اعضای دفتر سیاسی حزب فرصت خواهد بود. چرونینکو افزود که با توجه به شرایط خاص موجود، اوبه سهم خود پیشنهاد می‌کند که ما فعلاً برای ایجاد یک نهاد فوق العاده و یا به عبارت دیگر یک دولت انقلابی کارگران و دهقانان که رهبری حزب و دولت را به عهده خواهد گرفت، تلاش کنیم. او شخصاً معتقد بود که رفقای حاضر می‌توانند چنان دولتی را تشکیل دهند زیرا علاوه بر اینکه هنوز عهده دار ستمهای قانونی هستند، از اعتماد رفقای شوروی نیز برخوردارند. او خواهش کرد که در باره پیشنهادش فکر کنیم و مجدداً از پیش ما رفت.

بدین سان، وضع نسبتاً روشن شد و بحث آغاز گردید. در این موقع، اعضای هیأت رهبری حزب که قبلاً تعیین شده بودند، حضور داشتند (....)

در این جلسه بحثی در گرفت که تقریباً دو ساعت به طول انجامید. موضوع آن تشکیل دولت انقلابی کارگری و دهقانی بود، دولتی که می‌بایست رهبری حزب را نیز به عهده بگیرد (....)

پیشنهاد شد که اداره امور حزب به وازیل بیلاک و ریاست دولت به آلونس ایندرا واگذار شود.

سپس شخصیتهای زیر، مثل گروه نمایشی که هنر بیشگانش از مدتها پیش بانفش خود آشنا شده باشند، در بحث شرکت جستند:

بیلاک، ایندرا، کولدر، یاکش، لنارت، اشوتسکا و پاولوفسکی. احتمالاً «پیلر» هم به همین گروه تعلق داشت ولی حرفهایش گاه حاکی از تردید بود. هر چند که شاید رفتار او نیز از قبل تعیین شده بود (....)

وازیل بیلاک سرانجام با یک حالت تردید ساختگی مسئولیت رهبری حزب را پذیرفت و موافقت خود را با جملاتی به این مضمون اعلام داشت: حال که رفقا افتخار داده و تا این حد به من ابراز اعتماد می‌کنند، نهایت سعی خود را خواهم کرد تا حزب در این لحظات دشوار به حال خود رها نشود. نامزدی ایندرا (برای ریاست دولت) به یک مانع غیر منتظره برخورد: در حینی که او ادا و اطوار در می‌آورد، یک نفر حرفش را قطع کرد و گفت که واقعاً بهتر است که ایندرا چنین سمتی را قبول نکند. فکر می‌کنم که این حرف را نخستین بار سادوفسکی زد. من هم ضمن تأیید نظر سادوفسکی پیشنهاد کردم که لنارت نظر خود را در این مورد بیان کند: او که قبلاً در دوره «نووتنی» رئیس دولت بوده چرا اکنون عهده دار چنین سمتی نشود؟

بازیریک نظر مرا تأیید کرد. در این لحظه لنارت اجازه صحبت خواست و ضمن رد پیشنهاد من اظهار داشت که در طرح پیشنهادی هیأت رنیه حزب به او تکلیف شده که در همان سمتهای قبلی خود انجام وظیفه کند. بدیهی است که این توصیه در مورد بیلاک و ایندرا قابل اجرا نبود.

نتیجتاً، بدون حل این مسأله که چه کسی ریاست دولت انقلابی کارگری و دهقانی را به عهده خواهد گرفت، کار تقسیم مشاغل مختلف در دستگاه دولت شروع شد.

اولدریش پاولوفسکی به من پیشنهاد کرد که مسئولیت سیاست گذاری در زمینه فرهنگ و مطبوعات را به عهده بگیرم. حتی اگر تمام ماجرا را جدی گرفته بودم، باز از این پیشنهاد سخت می‌رنجیدم. در آن موقعیت کاری نامأجورتر از این ممکن نبود. علاوه بر این، در صورت قبول این پیشنهاد مجبور می‌شدم موضع صریحی اتخاذ کنم، حال آنکه در آن موقع به هیچ وجه نمی‌خواستم عدم تمایل خود را به همکاری با حکومت جدید ابراز نمایم. ابراز چنین عدم تمایلی یک نتیجه غیرقابل اجتناب داشت: مراناکزیر می‌ساخت که مذاکرات را در همان مرحله ابتدایی رها کرده و سفارت شوروی را ترک کنم، چیزی که نشانه کوته بینی بود. نتیجتاً پاسخ دادم که به گمان من تعیین تکلیف سمتهای مهمتری نظیر وزارت کشور فوریت بیشتری دارد. نکته مهم اینکه هیچ یک از حاضرین این سمت را نمی‌پذیرفت.

ساعتها سپری می‌شد ولی هیچ نتیجه محسوسی از مباحثات به دست نمی‌آمد.

مدتی بعد، هنگامی که چرونینکو به اتاق برگشت، با ناراحتی متوجه شد که هنوز هیچ نوع دولت انقلابی وجود ندارد. پاسی از شب می‌گذشت و طبیعتاً کار تا آن موقع قاعدتاً باید فیصله داده می‌شد. سفیر شوروی چاره‌ای نداشت جز اینکه خود شخصاً دخالت کند. چرونینکو به اعضای جلسه اظهار داشت که قبلاً با رئیس جمهور اسو بودا صحبت کرده و به او اطلاع داده که هیأت رهبری حزب پس از پایان جلسه فعلی خود تصمیمات و پیشنهادات خود را در مورد آینده کشور فوراً به عرض ایشان خواهد رساند و بنابر این باید تصمیم گرفته شود.

آشکار بود که دیگر نمی‌شد روشن شدن وضع را بیش از آن به تعویق انداخت. آهسته با سادوفسکی مشورت کردم و هر دو تصمیم گرفتیم که ضمن مخالفت کامل با تشکیل یک دولت جدید و امتناع از مذاکره بیشتر در این مورد، از سر گرفتن مذاکرات را به ملاقات با دو بچک و دیگران منوط کنیم. همان موقع متوجه شدم که مسأله مهم در حال حاضر خروج سالم از آن خانه است و اینکه ما تحت هیچ شرایطی نباید دو بچک را در محل بازداشت او ملاقات کنیم. کسی از آن محل خبر نداشت. ادعای چرونینکو مبنی بر اینکه دو بچک و سایر افراد در خاک چکسلواکی به سر می‌برند، دروغ محض بود؛ البته اگر مرزهای پیش از جنگ چکسلواکی را در نظر می‌گرفتیم، حرف او صحت پیدا می‌کرد چون در آن موقع تمام وزرای بازداشت شده در دو خانه موقت متعلق به ک. گ. ب در دامنه کوههای کارپات در اوکراین زندانی بودند.

اشاره چرونینکو به گفتگوی خود با اسو بودا، راهی برای خروج از این بست پیش پام قرار داد. اجازه صحبت خواستم تا پیشنهادی در مورد ادامه مشورتهای خودمان ارائه کنم. خاطرنشان ساختم که طبق قانون اساسی چکسلواکی، رئیس جمهور اجازه دارد که در صورت بروز مشکل برای رئیس دولت، ریاست جلسات هیأت دولت را شخصاً به عهده بگیرد. زمانی هم که ما

مشورت می‌کردیم، دولت همچنان وجود داشت، هر چند که عملاً رئیسی در رأس آن نبود. رفیق ایندرا قبلاً همان‌جا گفته بود که نمی‌تواند چنین سمتی را بپذیرد. ما هم نتوانسته بودیم در جلسه آن روز در وزارتخانه‌های مختلفی که هنوز در دست وزرای پیشین بودند، به توافق برسیم. نتیجتاً پیشنهاد کردم که همه اعضای جلسه برای ادامه مذاکرات پیش‌رئیس جمهور بروند. گفتم که شخصاً هیچ نوع سمتی را در تشکیلاتی که دولت انقلابی کارگری و دهقانی نامیده می‌شود، به عهده نخواهم گرفت زیرا این کار به معنای جایگزین ساختن مراجع قانونی موجود می‌باشد و با قطعنامه رسمی هیأت رئیسه حزب و همچنین، به گمان من، با نظر رئیس جمهور که در مذاکرات دو شب قبل شرکت جسته بود، تضاد دارد و تا موقعی که در مورد مسأله مداخله نظامی و عقب‌نشینی نیروها مذاکره نشود، بن بست موجود از میان نخواهد رفت. سادوفسکی نیز سخنانی کلاً به همین مضمون ایراد کرد. چرونینکو ظاهراً آرام به نظر می‌رسید ولی قیافه‌اش نشان می‌داد که متوجه شده که طرح تشکیل یک دولت انقلابی کارگری و دهقانی با شکست مواجه گردیده است. گفتگوی قبلی با اسو بودا او را [برای قبول این واقعیت] آماده ساخته بود زیرا به طوری که بعداً فهمیدم، رئیس جمهور اصولاً از بحث درباره چنین موضوعی خودداری کرده و بجای آن مصراحتاً تقاضا کرده بود که به او اجازه دهند تا در رأس یک هیأت نمایندگی دولتی به مسکو پرواز کند. باز به قراری که بعداً فهمیدم، در همان زمان هیأت دولت به ریاست «لوبومیر اشتروگال»^(۳۷) در کاخ ریاست جمهوری تشکیل جلسه داده بود.

چرونینکو مرا مخاطب قرار داد و سعی کرد ثابت کند که عدم شرکت در دولت جدید کار صحیحی نیست. به نظر او من مرد لایقی بودم و دلیلی نداشت که از کار امتناع کنم. او گفت: «به سهم خود می‌توانم درک کنم که معضل کنونی به نظر شما لاینحل برسد و احساس کنید که همه چیز از دست رفته است. ولی اینها افکاری کوتاه‌بینانه است. باید دورنمای اوضاع را در مدنظر قرار داد. مثل مجارستان، در عرض پنج سال همه چیز فرق خواهد کرد و زخه‌هایی که اکنون التیام‌ناپذیر به نظر می‌رسند، تا آن زمان کهنه خواهند شد. شما باید بجای آنکه تسلیم احساسات آنی شوید، به آینده فکر کنید، به آینده مملکت و به آینده خودتان. خود شما می‌دانید سربازانی که اخیراً آمده‌اند به این زودی از اینجا نخواهند رفت. آیا بدون وجود ایشان این مملکت به حیات خود ادامه خواهد داد؟»

در پاسخ گفتم: «راستش را بخواهید من به هیچ وجه گمان نمی‌کنم که سربازان شوروی به این زودیها مملکت را ترک کنند. صحبت اینجاست که آمدن آنان فی‌نفسه اشتباه بوده است. این اقدام لاجرم واکنشهایی برخواید انگیزت و فراموش کردن آن خیلی بیش از پنج سال به طول خواهد انجامید. آنچه را که رخ داده براحتی نمی‌توان از آذهان مردم پاک کرد. من به هر حال اصرار دارم که مذاکرات بعدی در عالی‌ترین سطوح صورت بگیرد و مجدداً خواهش می‌کنم که ما رابه مقر ریاست جمهوری بیرید و بگذارید همان‌طور که قبلاً تقاضا کردیم با دوپچک و سایر اعضای دولت تماس بگیریم.

دوباره بحث از سر گرفته شد ولی این بار برای مدتی کوتاه زیرا بر خلاف انتظار، هیچ کس به پیشنهاد ما مبنی بر ادامه مذاکرات در مقر رئیس جمهور ایراد نگرفت. ساعت یازده با اسکورت افسران و زره پوشهای شوروی به مقر ریاست جمهوری رسیدیم. چرونینکو قبلاً پیشنهاد ما را به اطلاع اسو بودا رسانده و تلویحاً به او فهمانده بود که باید ریاست دولت را خود به عهده بگیرد. در همین اثنا، دولت چرنیک تقریباً با تمام اعضای خود در یکی از اتاقهای مجاور، تحت ریاست اشتروگال، تشکیل جلسه داده بود. ما هم در یک اتاق انتظار نشسته بودیم و در این مورد بحث می‌کردیم که چه کسی از طرف اعضای باقیمانده و ازاد هیأت رهبری حزب باید نتیجه مشورت‌های انجام شده در سفارت شوروی را به عرض رئیس جمهور برساند. سرانجام این مأموریت به پیلر واگذار شد.

در دفتر دوپچک ناگهان باز شد و چرونینکو با حالتی بسیار عصبی بیرون آمد. طول اتاق را بپیمود و از در دیگری خارج شد. پس از چند لحظه، لودویک اسو بودا به نزد ما آمد. او نیز عصبانی ولی بر خود مسلط بود. رفتارش بیش از حد معمول نظامی بود. پس از سلام و احوالپرسی پیشنهاد کرد که هیأت

دولت که در اطاق مجاور تشکیل جلسه داده، در مذاکرات آینده شرکت جوید. سپس به آن اطاق رفت و با سه نفر از اعضای دولت یعنی «اشتروگال»، «بوزنا ماشاچوا»^(۳۸) و «بوهوسلاو کوچرا»^(۳۹) دوباره به نزد ما برگشت.

اشتروگال رو بروی من نشست و آهسته گفت: «چه خبر است؟» روی یک تکه کاغذ نوشتیم: «صحبت بر سر این است که آیا شما وارد دولت انقلابی کارگری و دهقانی خواهید شد یا نه؟» یادداشت را به او دادم، آن را خواند، با تعجب سری تکان داد، چند کلمه‌ای به یادداشت افزود و آن را به من برگرداند. نوشته بود: «دولت انقلابی دیگر چیست؟» نتوانستم جواب او را بدهم چون در این هنگام «پیلر» درباره مذاکرات سفارت شوروی گزارش می‌داد.

وقتی سخنان پیلر پایان گرفت من و سادوفسکی اجازه صحبت خواستیم و مجدداً گفتیم که قصد شرکت در دولت انقلابی کارگری و دهقانی را نداریم. انگیزه امتناع ما همان بود که قبلاً به چرونینکو گفته بودیم. سپس اسو بودا از دیگران پرسید که آیا با طرح پیلر موافقت یا خیر. اشتروگال که از طرف هیأت دولت سخن می‌گفت، طرح پیلر را قاطعانه رد کرد. سپس اسو بودا اظهار داشت: «کاری را که شما می‌گویید، من به هیچ وجه نخواهم کرد. اگر این طور رفتار کنم، مردم باید مرا مثل یک سنگ‌گر از این کاخ بیرون بیندازند.»

بعد اسو بودا نقشه خود را برای ما شرح داد: او قصد داشت برای بازگشت دوپچک، اسمرکوفسکی و دیگران با برژنف مذاکره کند و قبلاً به چرونینکو اطلاع داده بود که هیچ راه حل دیگری را نخواهد پذیرفت. در این مورد توافق به عمل آمده و قرار شده بود که او فردای آن روز به مسکو پرواز کند. سه نفر از اعضای دولت نیز او را همراهی می‌کردند، گوستاو هوزاک، «مارتین زور» - وزیر دفاع - و «کوچرا»، وزیر دادگستری، که غیر مارکسیست و نماینده عناصر غیر کمونیست جبهه ملی بود. اسو بودا پیشنهاد کرد که اعضای باقیمانده هیأت رئیسه حزب سه نفر را برای سفر با او به مسکو تعیین کنند. او گفت که شخصاً رفیق برژنف و سایر مارشالهای شوروی را می‌شناسد و به هیچ وجه برایش قابل تصور نیست که این سوء تفاهم دردناک را نتوان رفع نمود. او معتقد بود که مذاکرات مستقیم همه مشکلات را حل خواهد کرد: «خودتان ملاحظه خواهید کرد که وقتی سربازان شوروی از اینجا بروند، هم میهنان ما بار دیگر، مثل سال ۱۹۴۵، آنان را گلباران خواهند کرد!»

تناقض میان جملات اول و آخر سخنان او مرا ناراحت کرد. بعدها نیز رفتار او گاه برخلاف انتظار بود. در آن شب ۲۲ اوت نکته مهم این بود که اسو بودا تشکیل یک دولت متمایل به همکاری را برای همیشه ناممکن ساخته بود. از نظر سیاسی، مقاومت اکثریت قریب به اتفاق مردم که از دو روز پیش مشهود بود و همچنین تشکیل کنگره فوق‌العاده حزب کمونیست چکسلواکی در «ویزواچانی» نقش مهمی در این زمینه ایفا کرد. با این وجود، تصمیمی که اسو بودا شخصاً در این مورد گرفت و طرح شوروی را عقیم گذارد، واقعیتی است که علی‌رغم تردیدهای بعدی و نقش سیاسی ناخوشایند وی نباید به دست فراموشی سپرده شود.

سخنان اسو بودا مثل یک تنبیه خوب در رهبران باقیمانده حزب اثر کرد. وازیل بیلک مثل سنگ کتک خورده در گوشه‌ای نشسته بود، انسان وقتی به او می‌نگریست ناگهان گویی همان خیاط سابق را می‌دید که سخت جاه طلب و تشنه قدرت است^(۴۰)؛ در آن لحظه، وجودش از کینه و خصوصاً از ترس آکنده بود. روی میز خم شده و از هر نگاهی اجتناب می‌ورزید. دستهایش را با حالتی عصبی به هم می‌مالید و فکر شکست در این لحظه حساس چشمانش را از ترسی حیوانی می‌آکند.

به خانه برگشتم، احساس می‌کردم که تمام روز را در دنیای کابوس گذرانده‌ام. سه روز تمام بود که نخواهید بودم و از چهل و هشت ساعت پیش در بحران عصبی به سر می‌بردم. یک قرص خواب‌آور خوردم ولی بیش از آنکه به بستر بروم، زنگ تلفن به صدا در آمد. در آن سوی خط «ونک شیلان»^(۴۱) بود که وظیفه داشت تا بازگشت دوپچک کارهایی را که در حوزه صلاحیت وی قرار داشت، موقتاً انجام دهد. او گفت که «هیأت رئیسه جدید تصمیم گرفته که مرا به دبیری کمیته مرکزی منصوب کند و اعضای هیأت خواهشمندند که من به ویزواچانی بیایم. قرار شد که فردا صبح به آنجا بروم و در مورد راهی که در آینده در پیش خواهم گرفت، تصمیم بگیرم.

وقتی صبح روز جمعه ۲۳ اوت از خانه بیرون آمدم، مردم و خیابانهای پراگ اشغال شده را برای نخستین بار در روشنایی روز رؤیت کردم. روز قبل، هنگام عزیمت به سفارت شوروی که در فاصله بسیار نزدیکی قرار داشت، از خیابانهای مملو از سربازان شوروی عبور کرده بودم ولی مردم پراگ ندرتاً به آن محله مسکونی می آمدند. این بار، برعکس، برای خروج از مرکز شهر می بایست از محله های کارگری عبور می کردم. از تعداد سربازان و زره پوشها کاسته شده بود ولی در عوض مقاومت مردم در برابر اشغالگران مشهودتر بود. همه جا روی دیوارها و نمای ساختمانها شعارهایی با رنگ نوشته شده و با استفاده از امکانات موجود، اعلامیه هایی را که علی رغم سانسور ارتش اشغالگر منتشر می شد، می خواندند. انسان احساس می کرد که اهالی بی سلاح این شهر متفقاً به مقاومت منفی در برابر اشغالگران بیگانه پرداخته اند. خیابانها، ویرانه ها و مغازه ها و جاذبه های لباسها به پرچمها و نشانهای دولتی مزین گردیده بود. در محلهایی که کسانی به دلیل تعرض اشغالگران جان خود را از دست داده بودند، مردم بناهای یادبود موقت برپا داشته و روی آنها را با گل و پرچمهای ملی پوشانده بودند.

مردم پلاکهای بسیاری از خیابانها را کنده و یا با پلاکهای دیگر تعویض کرده بودند. خیابان دوبچک نیز همین وضع را داشت. تابلوهای راهنمایی از جا کنده شده و یا اینکه در جهت معکوس قرار گرفته بودند. گاهی هم روی تابلوها مطالب تازه ای نوشته شده بود، مثلاً: «مسکو - ۲۰۰۰ کیلومتر». دیوار بسیاری از منازل و مغازه ها در اثر شلیک گلوله صدمه دیده و ویرانه ها به نمایشگاه آثار هنری توده های مردم تبدیل شده بود، هنری که هدفش صرفاً تحریک مردم به شورش علیه اشغالگران بود.

شعارها خصوصاً بر حاکمیت و استقلال کشور تأکید داشت و غالباً خواستار سوسیالیسم دموکراتیک بود. برخی سخنان لنین نیز روی دیوارها نوشته شده بود و همچنین برخی سخنان پندآمیز، نظیر: «لنین بیدار شو، برژنف عقل خود را از دست داده است»، نامهای دوبچک و اسووبودا همه جا روی



دیوارها به چشم می خورد. مردم به صور گوناگون اعتماد خود را به دوبچک، اسووبودا، چرنیک و اسمرکوفسکی ابراز می داشتند (...)

هیأت رئیسه جدیدی که در کنگره فوق العاده حزب انتخاب شد، در ساختمانهای یک مجتمع عظیم صنعتی در ویزوچانی مستقر شده بود. کارگران رزمنده مسلح در برابر در ورودی اطاقها کشیک می دادند (...)

به دلایل گوناگون معتقدم که نشست کنگره چهاردهم حزب کمونیست چکسلواکی در ۲۲ اوت ۱۹۶۸، در روند بعدی تحولات تأثیر مثبتی بر جا نهاد. این کنگره خصوصاً باعث شد که نفوذ سیاسی حزب کمونیست چکسلواکی در اذهان مردم حفظ شود. کنگره همچنین اقدامی را که در آن موقع مقتضی بود به عمل آورد و در قطعنامه ها و اعلامیه های خود اصل تجاوز را، با مطرح ساختن چند تقاضای ساده سیاسی، محکوم نمود، همان گونه که دولت دوبچک در شب ۲۱ اوت ۱۹۶۸ آن را محکوم ساخته بود. کنگره بیش از هر چیز خواستار خروج نیروهای اشغالگر، بازگشت مقامهای قانونی به مشاغل پیشین خود، رعایت موازین کلی حقوقی ملتها و همچنین رعایت اصول پیمانهای میان دولتها - از جمله پیمان ورشو - گردید. کنگره چهاردهم که آشکارا از تجربه ۱۹۵۶ مجارستان درس آموخته بود، از کسانی که مایل به خروج از پیمان ورشو و اعلام بیطرفی کشور بودند، حمایت به عمل نیاورد و از نهضت بین المللی کمونیست کمک طلبید. علاوه بر این، ضمن سلب صلاحیت از آن دسته از اعضای محافظه کار حزب که به مسکو وفادار مانده بودند، ترتیبی داده شد که هیچ یک از آنان در تشکیلات جدید حزب مستحق به عهده نداشته باشند. دولت مجلسی ملی نیز که کنگره چهاردهم را آشکارا به رسمیت می شناختند، مواضعی اتخاذ کردند که در اذهان عمومی این تصور را به وجود آورد که حزب کمونیست چکسلواکی، به عنوان نیروی سیاسی فائقه کشور، در جهت مقاصد «بهار پراگ» عمل می کند. برای چند روز این شبهه به وجود آمد که سیاست «بهار پراگ» پیروز شده است، حال آنکه در آن هنگام، نهضت اصلاح طلبی کاملاً با شکست مواجه گردیده بود.

این تحول نه فقط از نظر سیاست داخلی بلکه از لحاظ تأثیر آن بر آزادی عمل مسکو در آینده نیز اهمیتی فوق العاده داشت. کنگره چهاردهم حزب کمونیست چکسلواکی موقعیتی کاملاً غیر منتظره و بی نهایت دشوار برای دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی پدید آورد. فلسفه مداخله نظامی بر منطقی بسیار عوام فریبانه استوار بود، مع ذلك کوشش می شد تا هر اقدامی به نحوی از مشروعیت سیاسی برخوردار گردد. مقالاتی که در نخستین روزهای ورود سربازان در مطبوعات شوروی منتشر شد، حوادثی که بین روزهای ۲۰ تا ۲۲ اوت در هیأت رهبری حزب کمونیست چکسلواکی روی داد و سرانجام، اطلاعاتی که بعداً به آنها دسترسی یافتیم، مرا به این نتیجه رساندند که طرح سیاسی اشغال چکسلواکی قاعدتاً باید به ترتیب زیر بوده باشد:

گروهی از اعضای هیأت رهبری حزب کمونیست چکسلواکی به کرملین قول داده بودند که مداخله نظامی را از نظر سیاست داخلی توجیه کرده و آن را به نحوی مشروع جلوه دهند.

آخرین جلسه برای شور مقدماتی توسط این گروه صبح روز ۲۰ اوت در دفتر آلونس ایندرا در ساختمان کمیته مرکزی برگزار شده بود. سند این جلسه که یک هفته قبل از آن توسط کمیسیون گزارشها به ریاست ژ. کاشبار^(۳۲) تهیه شده بود، مجموعه نامنتظمی از اخبار مربوط به موقعیت اقتصادی و سیاسی کشور بود که به نحو مغرضانه ای آن را تحریف کرده بودند. کولدر و ایندرا که پیشنهادهایشان بر اطلاعات آن سند مبتنی بود، می کوشیدند تا از اوضاع تصویری یک جانبه و کاملاً منطبق با ادعاهای مسکو ارائه دهند. سخنان ایشان این تصور را در انسان به وجود می آورد که «نیروهای ضد انقلاب» حتی پیش از تشکیل کنگره چهاردهم نیز ممکن است به اقدامی ضد سوسیالیستی دست بزنند.

طرفداران مداخله امیدوار بودند که اکثریتی از اعضای هیأت رئیسه به نفع پیشنهادهای کولدر و ایندرا رأی دهند (...)

بخوبی می توان تصور کرد که اگر پیشنهادهای ایندرا و کولدر با یک اکثریت ضعیف به تصویب می رسید، ارائه دهندگان پیشنهادها بلافاصله بحث در مورد نامه برژنف را، به منظور تهیه یک پاسخ مشترک، به اعضای جلسه

تحلیل می کردند. و این روند کار احتمالاً به تقاضای «کمک برادرانه» از مسکو منتهی می شد. ولی در عین حال می توان چنین پنداشت که اکثریت ضعیف محافظه کار، هنگام بحث درباره نامۀ برژنف، هیأت رئیسه را دچار تفرقه می ساخت و باعث می شد که اعضای آن خیلی زود با عوامل شوروی که سمتهای دولتی را احراز می کردند، همراهی کرده و با کسانی نظیر «سالگویچ»، «پاولوفسکی»، «هوفمان» و احتمالاً برخی افراد دیگر (خصوصاً در محافل نظامی) در تهیه نامۀ مذکور همکاری کنند. در چنان صورتی، بلافاصله پس از ورود سرپازان، «دولت انقلابی کارگری و دهقانی» و «دادگاه انقلاب» تشکیل می گردید (...)

جلسه بعد از ظهر ۲۰ اوت هیأت رئیسه با یک بحث بسیار تند در مورد دستور جلسه شروع به کار کرد. سرانجام، تصمیم گرفته شد که ابتدا پیشنهادهای مربوط به کنگره آینده مورد بررسی قرار بگیرد و بحث در باره ترتیب اولویت قویا جانبداری کرد و لابد در آن هنگام نمی دانست که مخالفانش با توجه به رویدادهای قریب الوقوع، چه سودی از این ماجرا خواهند برد. تصمیم دوبچک بیشتر ناشی از تمایل او به موکول کردن بحث در باره برژنف به آخر جلسه بود زیرا به گمان او نامۀ مذکور احتمالاً مشاجره شدیدی در میان رهبران حزب برمی انگیزد و بهتر بود که اسناد مربوط به کنگره قبلاً به تصویب هیأت رئیسه برسد.

گرچه باور کردن آن بسیار دشوار به نظر می رسد، مع ذلک بروز یک اشکال کوچک مربوط به آیین معمول برگزاری جلسات موجب شد که مرحله اول نقشه گروه وفادار به مسکو به اجرا در نیاید. در این مورد دو توضیح وجود دارد: نخست اینکه آنچه روی داد نوعی کودتای آیین نامه ای بود و البته چنین اقدامی براحتی می تواند با موانع حقوقی روبرو شود، دوم اینکه، گروه وفادار به مسکو بشدت می ترسید. هنگام تغییر دستور جلسه، اعضای گروه می توانستند با عزم و قاطعیت و بدون توجه به تغییر حاصله مشاجره را شروع کنند. ولی این امر مستلزم آن بود که رهبران گروه قبلاً با یکدیگر به توافق رسیده باشند و بتوانند بدون مشورتی طولانی قبلی آن اقدام کنند. چند دقیقه بعد دیگر فرصت مناسب از دست رفته و برای هرگونه اقدامی دیر شده بود؛ اعضای جلسه بحث در باره اسناد ارائه شده به کنفرانس را آغاز کرده بودند. به نظر من، کودتاگران در آن موقع فاقد شهامت و عزم راسخ بودند.

این فقدان شهامت قبلاً نیز دیده شده بود و در فرصتهای بعدی، از جمله در مذاکرات ۲۲ اوت سفارت شوروی، نیز مجدداً به منصه ظهور رسید. سخن نامعهود بیلاک در شب ۲۰ اوت («چرا معطلید، مرا تکه تکه کنید») نشانه ترس او بود. یان اسووبودا، یکی از آخرین دوستان صمیمی نووتنی که مدتی هم ریاست دبیرخانه او را به عهده داشت، مدتها پس از وقایع اوت ۱۹۶۸ فاش ساخت که چطور گروهی از استالینیست ها و عوامل شوروی برای تمهید مقدمات مداخله نظامی در «پکی»^(۳۳) در نزدیکی «نیمبورک»^(۳۴) گرد آمده بودند. نمایندگان گروه وفادار به مسکو در هیأت رهبری حزب نیز باید در این کنفرانس شرکت می جستند، به گفته یان اسووبودا، اعضای گروه مذکور تا آخرین لحظه شدیداً متوحش بودند و نهایتاً فقط بیلاک در جلسه حضور یافت. ولی او نیز چنان هراسان بود که بسختی می توانست حرف بزند.

بدین ترتیب، طرح حمایت سیاسی از مداخله نظامی در بعد از ظهر و شب ۲۰ اوت برای نخستین بار با شکست مواجه شد. با این وجود، عملیات طبق پیش بینی های طرح اولیه ادامه یافت تا اینکه در شب ۲۲ اوت در سفارت شوروی در پراگ برای دومین بار به شکست انجامید. کنفرانس اخیر خصوصاً تحت تأثیر تشکیل کنگره چهاردهم حزب در «ویزواجانی» قرار گرفت. کنگره، کارگردانان مسکو را واداشت تا طرح اولیه خود را تغییر داده و مذاکرات را بپذیرند. آنان ابتدا لودویک اسووبودا را در مذاکرات شرکت دادند ولی بعداً مجبور شدند کسانی را هم که در واقع قرار بود در «دادگاه انقلاب» به محاکمه کشیده شوند، یعنی دوبچک، اسمرکوفسکی، چرنیک و دیگران را نیز به عنوان طرف مذاکره بپذیرند. موقعیت نامبردگان صبح روز جمعه ۲۳ اوت پس از تلفن برژنف به دوبچک تغییر کرد. دوبچک که در آن موقع در یک خانه موقت

ک.گ.ب در کوههای کارپات به سر می برد، بلافاصله همزمان با چرنیک به مسکو اعزام گردید.

صبح روز ۲۵ اوت، به استثنای کریگل، سایر رهبران بازداشت شده حزب، حتی باقیمانده اعضای هیأت رهبری که من نیز جزء آن بودم با هوایما از پراگ به پایتخت شوروی منتقل شده و به دوبچک، چرنیک و هیأت نمایندگی پراگ تحت ریاست اسووبودا پیوستند. مسکو که نهایتاً وادار به مذاکره شده بود، جز اعضای گروه دوبچک کسی را برای مذاکره پیدا نکرده بود. عوامل مطیع او در پراگ نتوانسته بودند نقشه خود را به اجرا در آورند و هیأت رهبری جدید منتخب کنگره چهاردهم نیز مورد قبول مسکو نبود.

کنگره حزب در ویزواجانی به رغم اهمیت بسیار زیاد آن در تحولات پس از ۲۲ اوت، از همان ابتدا، خصوصاً در ارتباط با تعیین مقامات رسمی جدید، نقاط ضعف سیاسی مهمی داشت (...)

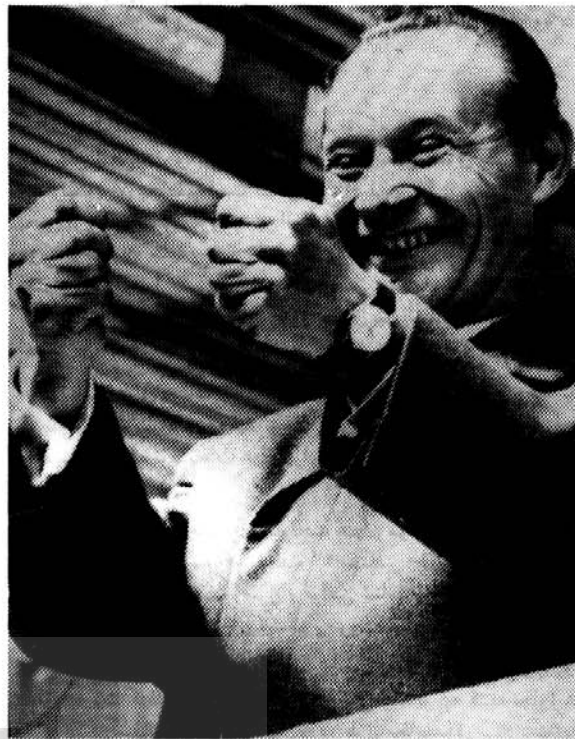
هیأت رهبری جدید حزب که در کنگره چهاردهم برگزیده شد، چه از نظر افکار عمومی و چه از نظر خود اعضای هیأت یک راه حل موقت تلقی می شد. و اصولاً در شرایط آن روز کسی نمی توانست در این مورد دچار شبهه باشد.

کنگره حزب و مقامهای برگزیده آن در وهله اول می بایست تمام اعضای هیأت رهبری پیشین یعنی دوبچک، چرنیک، اسمرکوفسکی، کریگل، اشپاچک و شیمون را که در آن زمان در خارج از کشور در بازداشت به سر می بردند، در سمتهای خود ابقا می کرد. هیچ یک از افرادی که مجدداً انتخاب شده بودند، در

محل حضور نداشتند. این نکته را هم باید افزود که اتفاقاً عالی ترین مناصب در هیأت رهبری حزب به همین افراد واگذار شده بود. بدین ترتیب، نه فقط سازمانها و مقامات حزبی بلکه نمایندگان افکار عمومی نیز یقین داشتند که اتخاذ تصمیم در مورد تحولات آتی کشور فقط پس از بازگشت شخصیتهای مذکور امکان پذیر خواهد بود. در آن زمان همه می دانستند که با یک حکومت موقت سر و کار دارند، حکومتی که با بازگشت مردان سیاسی یاد شده پایان خواهد پذیرفت. در واقع همه کسانی که مسئولیت رهبری حزب را می پذیرفتند، از خصلت موقتی کار خود آگاهی داشتند. به همین سبب، کنگره چهاردهم فقط ظاهراً یک هیأت رهبری جدید به وجود آورد. در واقع، کنگره از برخی اعضای هیأت رهبری که مطیع دوبچک بوده و پس از مداخله نظامی قاعدتاً باید کنار می رفتند، حمایت به عمل آورد و کمیته مرکزی منتخب آن سرنوشت اصلاحات سیاسی، سرنوشت حزب و حتی سرنوشت خود کنگره را عملاً به دست این عناصر سپرد. حال آنکه دوبچک نه فقط در کنگره بلکه در خاک چکسلواکی حضور نداشت. وقتی دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی با این نمایندگان در مسکو به مذاکره پرداخت، متوجه شد که مخاطبین او چند روز است که از رویدادهای چکسلواکی بی اطلاعند و حتی نمی دانند که نهایتاً چه وضعی باید در مذاکرات اتخاذ کنند.

در دوره دولت موقت، در میان کارمندان و همکاران دولت، گروه نسبتاً بزرگی که معرف حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد انتخاب شدگان بود، تشکیل گردید. اعضای این گروه، با آگاهی کامل از خطری که به جان می خریدند، مجدانه به کنگره چهاردهم حزب خدمت کرده و طبق قطعنامه ها و دستورالعمل های مراجع منتخب آن عمل کردند. اگر تعداد کثیر کارمندان و همکارانی را هم که خط مشی و اقدامات کنگره چهاردهم را - هر چند با نوعی احتیاط ناشی از ترس از وخامت شدید اوضاع - تأیید می کردند، در نظر بگیریم، در آن صورت می توان گفت که اکثریت قاطع کارمندان و همکاران دولت - حدود ۹۰٪ آنان به دوبچک و اعضای بازداشت شده دولت نظر مساعد داشتند، با اهداف اشغالگران مخالفت می ورزیدند و حاضر به همکاری با آنان نبودند.

تنها عده کمی از کارمندان و همکاران دولت موضع مخالف اتخاذ کردند. این عده به شکست قطعی نهضت اصلاح طلبی و برقراری حکومت استبدادی دل بسته و با آنکه آماده همکاری بودند، تا مراجعت رهبران حزب، یعنی تا روز ۲۷ اوت، غالباً از خود خویششن داری نشان می دادند. این افراد منتظر بودند که عمر دولت موقت به پایان برسد و از همکاری آشکار با ارتش شوروی و حتی از



○ الکساندر دوبچک

اظهار نظر در ملاء عام و اهمه داشتند. فقط تنی چند از اعضای تشکیلات کمیته مرکزی - به نظر من حدود بیست نفر از بانصد کارمند - بعد از ۲۲ اوت هنوز در ساختمان اشغال شده کمیته مرکزی به کار مشغول بودند. کولدر نیز از طرف هیأت رهبری حزب در آنجا انجام وظیفه می نمود و هم او بود که تلفنی به من اطلاع داد که باید همراه سایر اعضای هیأت رهبری حزب برای مذاکره به مسکو بروم (...)

در این روزها، مهمترین مهره های آلت دست شوروی در حزب کمونیست چکسلواکی در مسکو یا در سدن بودند و با شتاب فراوان وسایل لازم برای تبلیغات اشغالگران را فراهم می آوردند: تهمت‌ها، دروغها و شعارهای تبلیغاتی استالینی از رادیوی «ولتاوا»^(۳۵) پخش می شد و در مجله «زبراوی»^(۳۶) و همچنین در مطبوعات شوروی و دیگر قدرتهای مداخله گر به چاپ می رسید.

مواد لازم برای این تبلیغات تماماً در همان کانون دسیسه چینی تهیه می شد (...)

مخالفت یکپارچه مردم با مداخله شوروی موفقیت سیاسی کنگره چهاردهم را امکان پذیر ساخت، موضع مجلس ملی و دولت را تحکیم نمود و آرزوهای کسانی را که مایل بودند ساختار حکومت مطابق میل اشغالگران تغییر یابد، بر باد داد. این تحول ناشی از آن واقعیت بود که «بهار پراگ» که در ابتدا اقدامی برای اصلاحات سیاسی بنیادی بود بعداً به یک نهضت دموکراتیک و انسان گرا تبدیل شد، نهضتی که در وجدان مردم نقش یک آرمان اخلاقی و انسانی را ایفا می نمود و از چهارچوب سیاست به معنای اخص آن بسیار فراتر می رفت.

قبلاً از نگرانیهای خود درباره روابط بین المللی سخن گفته ام و دقیقاً به همین خاطر است که درباره درستی موضع «تمرکز گرایانه» خویش در سال ۱۹۶۸ تردید دارم. در واقع، اگر دولت فقط به یک اقدام اصلاحی و اتخاذ تدابیر لازم برای اصلاح نهاد های خود اکتفا کرده بود، مداخله نظامی شوروی احتمالاً هرگز به چنان مقاومت شدید و یکپارچه ای در میان مردم نمی انجامید، مقاومتی

که با انضباط سیاسی و اعتماد سیاسی بی سابقه نسبت به دولت توأم بود. بنابراین، اکنون که به گذشته می نگرم، فقط می توانم بگویم که تحول سیاسی نهضت اصلاح طلبی به گونه ای که من مایل بودم، فقط در صورتی امکان موفقیت داشت که بتواند مداخله نظامی شوروی را با شکست مواجه سازد. مقاومت یکپارچه در برابر مداخله نظامی، هر روز حوادث بیشتری می آفرید که زندگی روزمره مردم را به یک مقاومت منفی متشکل از یک سلسله واکنشهای متوالی بی نهایت مؤثر تبدیل می کرد.

نظام خشن متجاوز در برابر این حوادث ناتوان و بی سلاح بود. از نظر سیاسی، یک سوال اساسی بزودی در دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی مطرح شد: چه اتفاقاتی در آینده روی خواهد داد؟

با اینکه تمام کشور تحت مراقبت نظامی قرار داشت، رژیم حاکم در مواجهه با حوادث روزمره ناتوان می نمود. بدون اجبار، کسی تن به کار نمی داد و یک قدرت نظامی اگر به اقدامات خشونت آمیز علیه توده های مردم مبادرت نوردد، اگر قشرهای کاملی از مردم را قتل عام نکند و از قدرت خود کاملاً خود برای اداره امور کشور استفاده نکند، در آن صورت تغییر چندانی در رفتار مردم رخ نخواهد داد. [در آن زمان] رادیوی پراگ همچنان برنامه پخش می کرد و روزنامه ها، مجلات و اعلامیه های بیشتری منتشر می شد که مضمون همه آنها مخالفت با اشغال بود. ادارات و کمیسیونهای ملی دولت فعال باقی مانده و حاضر به همکاری با دولت اشغالگر نبودند و عملاً با آن گفتگو و مذاکره نمی کردند. مردم نه فقط آزادانه می اندیشیدند بلکه در زندگی روزمره نیز به گونه ای رفتار می کردند که گویی دولت سرنگون نشده و تمام این ماجرا حادثه ای زود گذر است و بعداً همه چیز به حالت اولیه خود باز خواهد گشت. البته درست است که این از یک نظر فاقد اهمیت بود، زیرا سبایان بیگانه کشور را در اشغال خود داشتند. این نکته نیز بدیهی بود که مقاومت برای همیشه نمی تواند ادامه یابد و فقط یک راه حل موقت است. ولی همین مقاومت تا کی می توانست ادامه پیدا کند؟ تا موقعی که آن وضع ادامه داشت، از قدرت اشغالگر کاری ساخته نبود مگر اینکه علیه مردم به اقدامات شدید جنگی متوسل شود. و در آن زمان، مسکو با در نظر گرفتن منافع خود در عرصه بین المللی نمی توانست به چنان اقداماتی دست بزند.

ملت کوچکی که دفعتهاً مورد تهاجم یک ابر قدرت مهیب قرار گرفته بود، به یک معنا نشان می داد که از لحاظ سیاسی در صاف پیروز شده است. مردم این نکته را می فهمیدند و به مقاومت تشجیع می شدند. مطبوعات و قسطنطنیه را به کار بردند که ظاهراً کاملاً با موقعیت تطبیق می کرد: فیل نمی تواند سوزن را خرد کند. این تمثیل مفهومی دو پهلو داشت. می شد آن را به نفع مردم تعبیر کرد و مشکل لاینحل اشغالگر پنداشت ولی در عین حال جنبه دیگری هم داشت و آن اینکه فیل بزرگ بود و حی و حاضر. بنابراین لازم بود راهی برای خروج از آن منحصه یافت شود. به گمان من، خود افکار عمومی هم متوجه بود که مقاومت منفی آن روزها در عین آنکه سلاحی فوق العاده مؤثر است، نمی تواند یک راه حل دائمی برای مشکل کلی کشور باشد. مردم مقاومت منفی را وسیله موقتی برای گذر از یک دوره کوتاه انتقالی می پنداشتند. دوره ای که بعد از آن یک راه حل دائمی یافت می شد. مثل کنگره فوق العاده حزب کمونیست، مردم نیز ابتکار یافتن این راه حل را به گروه کوچکی از افراد، یعنی دوبچک، اسو بودا، چرنیک و اسمرکوفسکی که آن موقع در مسکو به سر می بردند، محول کرده بودند.

به نظر من، علی رغم خصلت موقتی آن اوضاع، فضای قهرمانی روزهای ۲۱ تا ۲۶ اوت را نباید از نظر دور داشت و این نکته همانقدر در مورد وجدان توده های مردم صادق است که در باره طرز فکر کمونیستهای اصلاح طلب آن موقع دولت. بدیهی است که اشغالگران و رؤسای ایشان در مسکو از این تمایلات بی خبر نبودند. خود من شخصاً در شب ۲۴ اوت، هنگام تهیه مقدمات سفر به مسکو، احساس می کردم که در مرحله نهایی کار دولت موقت، نقش مهمی به من واگذار شده است.

سفر من به مسکو در واقع اجرای دستور دوبچک بود که خواستار شرکت من در مذاکرات گردیده بود. علاوه بر این، از طرف هیأت رئیسه «ویزواجانی» نیز نمایندگی داشتم.

متن کامل گزارش دبیر کل سازمان ملل ...

بقیه از صفحه ۲۷

۵- مسلم است که جنگ بین ایران و عراق که سالیان دراز به طول انجامید شروعهش نقض حقوق بین الملل بود و موارد نقض حقوق بین الملل موجب مسئولیت برای مخاصمه است که موضوع اصلی پاراگراف شش می باشد. آن بخش از موارد نقض مقررات بین المللی که در چارچوب پاراگراف شش باید مورد توجه ویژه جامعه جهانی قرار گیرد، استفاده غیرقانونی از زور و عدم احترام به تمامیت ارضی یک کشور عضو است. مسلماً در طول جنگ مواردی عمده و گسترده از نقض اصول مختلف حقوق بین المللی انسانی وجود داشته است.

۶- پاسخ عراق به نامه ۱۴ اگوست ۱۹۹۱ من پاسخی محتوایی نیست، لذا من ناچارم به توضیحاتی که قبلاً توسط عراق ارائه شده است تکیه کنم. این یک واقعت است که توضیحات عراق برای جامعه بین المللی قابل قبول و کافی نیست.

بنابراین رویداد برجسته ای که تحت عنوان موارد نقض در بند پنجم این گزارش بدان اشاره کردم، همانا حمله ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ علیه ایران است که بر اساس منشور ملل متحد، اصول و قوانین شناخته شده بین المللی یا اصول اخلاقی بین المللی قابل توجیه نیست و موجب مسئولیت مخاصمه است.

۷- حتی اگر قبل از شروع مخاصمه برخی تعرضات از جانب ایران به خاک عراق صورت گرفته باشد، چنین تعرضاتی نمی تواند توجیه کننده تجاوز عراق به ایران (که اشغال مستمر خاک ایران را در طول مخاصمه در پی داشت) باشد. تجاوزی که ناقض ممنوعیت کاربرد زور که یکی از اصول حقوق بین الملل است می باشد.

۸- از میان موارد متعدد نقض حقوق انسانی که در طول جنگ ایران و عراق رخ داده، موارد بسیاری توسط سازمان ملل متحد و یا کمیته بین المللی صلیب سرخ ثبت شده است. به عنوان مثال من به درخواست یک و یا هر دو طرف در موارد متعددی هیاتهای کارشناسی را برای تحقیق درباره موارد نقضی مانند استفاده از تسلیحات شیمیایی، حملات به مناطق غیرنظامی و بدرقتاری با اسرای جنگی به صحنه نبرد اعزام کردم. نتیجه این تحقیقات جعلگی به شورای امنیت گزارش شده و به عنوان سند این شورا انتشار یافته اند.

این گزارش ها با کمال تأسف حاکی از وجود شواهدی از موارد نقض جدی حقوق انسانی است در یک مورد من موظف بودم با تأسف عمیق این یافته کارشناسان را متذکر گردم که سلاح های شیمیایی علیه غیرنظامیان ایرانی در منطقه ای در نزدیکی یک مرکز شهری عاری از هرگونه حفاظت در برابر این حملات به کار رفته است. (سند شماره ۲۰۱۳۴/اس).

شورا ناخشنودی خود از این مساله و محکومیت آنرا در قطعنامه ۶۲۰ مصوب ۲۶ اگوست ۱۹۸۸ اعلام کرد.

۹- رویدادهای جنگ ایران و عراق که برای سالیان طولانی در صدر اخبار وسایل ارتباط جمعی دنیا قرار داشت، برای جامعه بین المللی کاملاً شناخته شده است. همچنین مواضع طرفین که در موارد بسیاری از اسناد رسمی منعکس شده و انتشار یافته برهمگان واضح است. از دید من به نظر نمی رسد تعقیب پاراگراف شش قطعنامه ۵۹۸ هدف مفیدی را در برداشته باشد. در جهت صلح و اجرای قطعنامه ۵۹۸ به عنوان یک طرح صلح جامع اکنون لازم است روند حل و فصل دنبال شود. در واقع پرداختن به بنای دقیق روابط صلح آمیز بین دو طرف و همچنین صلح و امنیت در کل منطقه ضرورت فوری دارد.

شورای امنیت در سال ۱۹۸۷ در پاراگراف ۸ قطعنامه ۵۹۸ روش صحیحی را توصیه کرد که اگر به موقع اجرا شده بود می توانست منطقه را از فاجعه بعدی که رخ داد برباند.

یک نظام روابط حسن همجواری مبتنی بر احترام به حقوق بین الملل آنگونه که توسط شورای امنیت پیش بینی شده، برای تضمین صلح و ثبات آینده منطقه ضروری است. امید است این ندای شورا مورد عنایت قرار گیرد.

با این وصف، همراه باقیمانده اعضای هیأت رئیسه پیشین حزب به مسکو پرواز کردم (...)

پراگ را با یک هواپیمای نظامی ترک کردیم. غیر از ما فقط چند افسر با آن هواپیما سفر می کردند. تعداد زیادی صندوق، حاوی فیلمهایی که فیلمبرداران شوروی در نخستین روزهای اشغال چکسلواکی تهیه کرده بودند، با همان هواپیما به مسکو حمل می شد. هیچ کس حرف نمی زد. با اطلاعی که هریک از رفتار دیگری در عرض چند روز گذشته داشتیم، حرفی برای گفتن باقی نمانده بود. حدود ساعت ۹ صبح به وقت مسکو، هواپیما در فرودگاه «ونوکوو» (۳۷) در نزدیکی پایتخت به زمین نشست، چند لیموزین رسمی با شکوه ما را به اقامتگاههای ویژه مهمانان دولتی که فقط چند صدمتر با ساختمانهای دانشگاه مسکو فاصله داشت، منتقل کردند.

بدین سان منظره ای که سیزده سال پیش، در دوران دانشجویی خود، هر روز آن را می دیدم دوباره در برابرم ظاهر شد. منظره ای که خاطرات شیرین دوران تحصیل را در ذهنم تداعی می کرد، واقعت داشت. ولی از واقعت دیگر، یعنی واقعت پراگ، فقط چند ساعت فاصله داشتم. در پرتو خورشید صبحگاهی، مسکو درست مثل سیزده سال پیش بود ولی این بار تصاویر خیابانهای پراگ بر منظره آن سایه افکنده بود، خیابانهایی که در آنها لوله های تهدید آمیز تانکها و اشباح و هم انگیز سربازان شوروی را که مسلسلهاشان را به طرف ما نشانه رفته بودند، در هوای گرفته سبیده دم دیده بودم. این بار نه در مسکوی دوران جوانی خود بلکه در پایتخت قدرتی اشغالگر بودم (...)

□ پانوشت

- 1- Oldřich Černík نخست وزیر وقت چکسلواکی
- 2- M. Džúr
- 3- Svoboda
- ۴- Vasil Bilak، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست اسلواکی و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸، بیلاک از هواداران سرسخت شوروی بود و در فراهم آوردن زمینه مداخله نظامی آن کشور مشارکت داشت.
- 5- Literarni Listy (ادبیات جدید)
- 6- Reporter
- 7- K. Hoffmann
- 8- Sulek
- 9- Rude Pravo
- 10- Smrkovský رئیس مجلس و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 11- Bohumil Šimon
- 12- Vypočani
- 13- Ruzne
- 14- Spáček دبیر کمیته مرکزی و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 15- Sádovský دبیر کمیته مرکزی و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 16- Slavik عضو کمیته مرکزی و هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 17- Jákš وزیر کشور چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 18- Piller عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 19- Švetska عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 20- Indra دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 21- Volenik
- 22- Erhan عضو دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- ۲۳- افسران مدرسه نظامی کادت (۱۷۳۲ - ۱۹۱۸) در سن بطرزبورگ.
- 24- Heydrich
- 25- Kolder
- 26- Rytir
- 27- Lubomir Štrugal
- 28- Bozena Macháčova
- 29- Bohuslav Kučera
- ۳۰- بیلاک در جوانی خیاط بوده است.
- ۳۱- Venek Šilhan
- 32- Kašpar
- 33- Pecky
- 34- Nymburk
- 35- Vlatva
- 36- Zpravy
- 37- Vnučko

حقانیت ایران در ۸ سال دفاع مقدس به جهان ثابت شد

● روزنامه‌های آمریکا و اروپا، با انعکاس گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد، مبنی بر تجاوز بودن عراق، سرانجام به این حقیقت رسیدند که گزارش دبیر کل سازمان ملل در واقع سند حقانیت جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع در برابر تجاوز نظامی عراق است.

گزارش دبیر کل به شورای امنیت سازمان ملل در برگیرنده این نکات است:



● تایمز لندن: گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد ضربه‌ای هولناک بر بیکر رژیم صدام است.

۱- شروع جنگ با ایران نقض حقوق بین‌المللی بوده است.

۲- عراق به تمامیت ارضی یک کشور عضو سازمان ملل احترام نگذاشته است.

۳- توضیحات عراق برای جامعه بین‌المللی پذیرفتنی و کافی نیست.

۴- عراق از زور استفاده غیر قانونی کرده است.

۵- حمله ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) عراق به ایران، براساس منشور ملل متحد، اصول و قوانین شناخته شده بین‌المللی و اصول اخلاقی بین‌المللی توجیه شدنی نیست و این کشور مسئول است.

روزنامه ایندی پندنت، چاپ لندن، درباره این گزارش نوشت: دبیر کل سازمان ملل متحد، ضمن مقصر شناختن دولت عراق در آغاز جنگ خونین هشت ساله

علیه ایران، صدام حسین را به خاطر حمله ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به خاک ایران مجرم معرفی و تاکید کرده است که

این اقدام دولت عراق براساس منشور ملل متحد و هراسل دیگری در قوانین بین‌المللی، قابل توجیه نیست.

مفسر ایندی پندنت می‌افزاید: سازمان ملل متحد اینک به صراحت می‌گوید که دفاع هشت ساله ایران در برابر تجاوز عراق بی‌هوده نبوده، بلکه اقدامی در جهت ایستادگی در برابر تجاوز و دفع آن بوده است.

این روزنامه سپس تاکید می‌کند که گزارش دکتوره‌پار ضربه‌ای هولناک بر بیکر رژیم صدام حسین است.

اشتباه نبود - پروسترویکا را به سرمنزل مقصود رساندم.

گورباچف در سخنانش برنامه تشکیل جامعه مشترک‌المنافع را اقدامی فاجعه آفرین خواند و بر ایده خود مبنی بر اتحادی از ۱۲ جمهوری خودمختار، تحت حکومت یک دولت مرکزی، تاکید کرد.

گورباچف در مصاحبه‌ای دیگر گفت: من قاطعانه تشکیل یک جامعه مشترک‌المنافع را رد نمی‌کنم، ولی مطمئن نیستم که این جامعه بتواند به حل بحران جاری کمک کند و به اعتقاد من، به هرج و مرج و فروپاشی منجر خواهد شد.

وی افزود: من از یک کشور یکپارچه حمایت می‌کنم و طرفدار تشکیل نوعی کنفدراسیون هستم، امنا نمی‌توانم به دلایل اخلاقی از فروپاشی کشور جانبداری کنم.

از سوی دیگر، خانم مادالین آل برایت، رئیس مرکز خط مشی ملی آمریکا (در واشنگتن) در یک برنامه شبکه رادیویی «سی.بی.اس» گفت: روزهای قدرت گورباچف در شوروی عملاً به پایان رسیده و آمریکا می‌بایست از این به بعد با بوریس یلتسین معامله کند.

● آمریکا، چندی قبل، به جمهوریهای ارمنستان و آذربایجان شوروی هشدار داد که از سرگیری جنگ و ستیز میان این دو جمهوری بر روابط آمریکا با آنها تأثیر خواهد گذارد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از واشنگتن، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اظهار داشت: دولت آمریکا از اوضاع این دو جمهوری و امکان خونریزی‌های جدید نگران است.

وی افزود: روابط ما با جمهوریهای شوروی به حمایت آنها از ارزشها و اقدامات دمکراتیک بستگی دارد.

اتحاد شوروی در پایان راه



○ گورباچف: شوروی دیگر یک کشور نیست و مرکزیتی در آن وجود ندارد.

در همین حال، میخائیل گورباچف، رهبر شوروی، در گفتگو با شبکه دوم تلویزیون فرانسه گفت: من استعفاء خواهم داد. شوروی دیگر یک کشور نیست و اینک دیگر مرکزیتی در شوروی وجود ندارد و همه چیز به روسیه منتقل شده است. شوروی احتمالاً از شورای امنیت نیز طرد خواهد شد.

وی همچنین گفت: چنانچه جلوی تجزیه کشور گرفته نشود، برقراری دیکتاتوری و از دست رفتن قدرت اجرایی در کشور اجتناب‌ناپذیر است.

گورباچف با لحنی که خبر از نزدیک شدن پایان راه را می‌داد، افزود: اگر جمهوری‌ها بخواهند، وی یک جامعه مشترک‌المنافع جدید را خواهد پذیرفت، اما در نابودی کشور شوروی شرکت نخواهد کرد.

گورباچف همچنین در یک کنفرانس مطبوعاتی دوساعتی که آشکارا بوی وداع می‌داد، گفت: وظیفه اصلی زندگی من انجام شده است.

او گفت: هرآنچه می‌توانستم، انجام دادم. و فکر می‌کنم اگر کسان دیگری به جای من بودند، مدتها پیش کنار می‌رفتند، ولی من با دشواری - هر چند عاری از

● تاسیس یک اتحاد نوین مشترک‌المنافع، به جای اتحاد جماهیر شوروی، از مهمترین رویدادهای سیاسی جهان محسوب می‌شود. پیمان سه جمهوری اسلاو برای تاسیس یک اتحاد نوین مشترک‌المنافع، برای جایگزین ساختن آن با اتحاد جماهیر شوروی، چند روز پیش در پارلمان اوکراین تصویب شد. به گزارش خبرگزاری رویترز از کیف، نمایندگان این پارلمان در پی درخواست حمایت «لئونید کراوچوک» رئیس جمهوری و حمله شدید علیه میخائیل گورباچف، بدون بحث و مناظره و با اکثریت آراء به تصویب این توافق رأی دادند.

رادیو روسیه نیز اعلام کرد که پارلمان بیلوروسی - روسیه سفید - تقریباً به اتفاق آراء، موافقتنامه‌ای را که اخیراً بین رؤسای جمهوری روسیه، اوکراین و بیلوروسی برای ایجاد یک جامعه دولت‌های مستقل امضاء شد، مورد تصویب قرار داد.

در این حال، رابرت استروس سفیر آمریکا در مسکو طی سخنانی در واشنگتن گفت: روند اوضاع در شوروی با ابهام فراوان روبروست و تصمیم رهبران سه جمهوری اسلاو در مورد تشکیل یک جامعه مشترک‌المنافع نیز راه به جایی نخواهد برد.

وی افزود: در داخل شوروی یک مخالفت شدید با رهبران جمهوری‌های روسیه، اوکراین و روسیه سفید در مورد تشکیل جامعه مشترک‌المنافع وجود دارد و از سوی دیگر، هیچ کس هنوز از موضع نظامیان شوروی در قبال تحولات این کشور اطلاعی ندارد.

- وی همچنین گفت: تصمیم رهبران سه جمهوری اسلاو بدون کسب اجازه از مردم این جمهوری‌ها اتخاذ شده و به همین لحاظ ممکن است موجب بروز یک مخالفت مردمی شود و اوضاع را بدتر کند.

- استروس سپس تاکید کرد که در حال حاضر میلیونها تن از مردم شوروی در شرایط نامساعد اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته و به شدت خسته و عصبی شده‌اند و این نارضایتی‌ها ممکن است به بروز یک کودتای دیگر در شوروی منجر شود.

- سفیر آمریکا در مسکو گفت: همزمان با تجزیه سریع اتحاد شوروی، من نگران احتمال روی کار آمدن یک قدرت فاشیستی در آن کشور هستم.

- وی افزود: ممکن است دولتی از نوع واقعا فاشیستی روی کار آید و زمام امور را تحت رهبری هریک از چند عوامفریبی که من می‌دانم سرگرم فعالیت هستند، به دست گیرد.

ویژگی های دبیرکل جدید سازمان ملل متحد

● انتخاب بطروس غالی به عنوان دبیرکل جدید سازمان ملل متحد، یک رویداد بحث برانگیز و مهم در ماه گذشته بود که بسیاری از دولتمردان و سیاستمداران جهان درباره انگیزه ها و پیامدهای آن به اظهار نظر پرداختند. در این گزارش کوتاه شمه ای از این گفته ها و نیز گفته های خود بطروس غالی بازگو می شود.

○ ژاک شیراک، نخست وزیر سابق فرانسه درباره این انتخاب گفت: سازمان ملل متحد یکی از بهترین و بزرگترین سیاستمداران جهان را انتخاب کرده است. وی افزود: مطمئن هستم که بطروس غالی که دوست فرانسه است، از عهده وظیفه اساسی خود که برقراری صلح در جهان است، برمی آید.

کشورهای لبنان و الجزایر نیز از این انتخاب استقبال کردند و الجزایر از آن، به خاطر انتخاب یک آفریقایی و عرب، به عنوان یک رویداد تاریخی یاد کرد.

○ در بغداد، روزنامه «القادسیه» انتخاب بطروس غالی را پاداشی به رژیم مصر و نقش مبارک در تجاوز به عراق دانست.

از سوی دیگر، رادیو تهران از دبیرکل جدید سازمان ملل خواست تا تلاشهای خود را در چارچوب مقررات سازمان ملل برای اجرای عدالت واقعی در جهان به کار گیرد.

○ روزنامه «الفجر الجدید»، چاپ کویت، در مقاله ای با عنوان «تبریک به مصر و اعراب» نوشت: انتخاب بطروس غالی به عنوان دبیرکل سازمان ملل، نشانه اهتمام و توجه جامعه بین المللی به کشور مصر است. به نوشته این روزنامه، این موفقیت برای تمام اعراب یک پیروزی به حساب می آید و اثرات سیاسی، روانی و تبلیغاتی آن برای حل مسائل کلی اعراب مفید خواهد بود.

این روزنامه می افزاید: با این انتخاب، برای اولین بار در تاریخ سازمان ملل، مردم جهان به مواضع اعراب، در جایگاهی دور از منطقه، به خوبی توجه خواهند کرد. در این صورت، غالی نه فقط دبیرکل سازمان ملل، بلکه سفیر اعراب در سراسر جهان خواهد بود.

○ کورت والدهایم، رئیس جمهوری اتریش، برگزیدن بطروس غالی را به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد یک انتخاب عالی خواند و گفت: این انتخاب شایسته و بیجا اقدام خوبی برای جامعه بین المللی و تأمین صلح جهانی در آینده است؛ همچنین، عاملی برای دخالت دادن هرچه بیشتر قاره آفریقا در سیاست های جهانی محسوب می شود.

والدهایم از سال ۱۹۷۱ تا سال ۱۹۸۱ دبیرکل سازمان ملل بود.

○ رابین رایت، یکی از تحلیل گران مسائل خاورمیانه، انتخاب بطروس غالی معاون نخست وزیر مصر را به سمت دبیرکل سازمان ملل متحد انتخابی نامناسب توصیف کرد و گفت: وی فاقد قدرت رهبری منسجم و توان لازم برای اداره سازمان ملل در مقطع حساس کنونی است.

وی در یک میزگرد تلویزیونی شبکه «بی.بی.سی» آمریکا، بطروس غالی را سیاستمداری کهنه کار خواند که مسائل را عمدتاً از کانال های دولتی می نگرد.

از سوی دیگر، چارلز کروتامر، یکی از شرکت کنندگان در این میزگرد، در تائید صلاحیت بطروس غالی گفت: او سیاستمداری روشنفکر و برای دبیرکل سازمان ملل فرد مناسبی است. مثلاً زمانی که وزیر خارجه مصر بود، در اعتراض به تصمیم سادات برای سفر به اسرائیل، از سمت خود استعفا داد، ولی بعدها به وی پیوست و در کنار سادات در تمامی مراحل

مذاکرات حضور داشت که این نشان دهنده تیزبینی اوست.

○ وزارت امور خارجه چین با صدور بیانیه ای، انتخاب دبیرکل جدید سازمان ملل متحد را از قاره آفریقا کاملاً منطقی خواند و اعلام کرد: چین، از آغاز نامزد شدن بطروس غالی برای احراز پست دبیرکل سازمان ملل، آشکارا از وی حمایت کرده است.

از سوی دیگر، یانگ شانگن رئیس جمهوری و لی پنگ نخست وزیر چین، با فرستادن پیام تبریک برای رئیس جمهوری مصر و رئیس سازمان وحدت آفریقا، انتخاب بطروس غالی را تبریک گفتند و آن رادستاورد تلاشهای درازمدت کشورهای آفریقائی و عربی و نیز کشورهای درحال توسعه دانستند.

در این پیام ها ابراز اطمینان شده است که در دوران دبیرکل بطروس غالی، همکاری و روابط چین با دولت مصر، سازمان وحدت آفریقا و شخص دبیرکل سازمان ملل، به طور حتم گسترش خواهد یافت.



○ بطروس غالی دبیرکل جدید سازمان ملل متحد اخیراً در کاخ سفید با جورج بوش رئیس جمهوری آمریکا دیدار و گفت و گو کرد. بوش در پایان این دیدار، در جمع خبرنگاران، از حمایت قاطع مجمع عمومی و شورای امنیت از غالی برای احراز پست دبیرکلی استقبال و ابراز خوشنودی کرد.

وی گفت: نقش سازمان ملل برای ایجاد، حفظ و تحکیم صلح در جهان از اهمیت بالائی برخوردار است و مقطع زمانی فعلی حساس ترین برهه برای این سازمان از بدو پیدایش آن است.

قرار است غالی از روز دهم دی ماه برای مدت ۵ سال دبیرکل سازمان ملل را برعهده بگیرد.

○ بطروس غالی دبیرکل جدید سازمان ملل، خواهان توجه سیاسی بیشتر کشورهای ثروتمند غربی (شمال) به کشورهای فقیر جهان سوم (جنوب) شد.

وی گفت: این امر مهمتر از دادن کمکهای مالی و فنی است.

غالی در مصاحبه با هفته نامه آلمانی «تسایت» گفت: باززدیکی شرق و غرب و ناپهودی «دیوار آهنی»، بخت جدیدی برای گفتگو بین کشورهای شمال و جنوب به وجود آمده است. به همین علت، بسیار مهم است که دبیرکل سازمان ملل از یک کشور جهان سومی باشد تا بتواند به این کشورها در راه ایجاد اعتماد به نفس و کسب تجارب جدید کمک کند.

وی گفت: کشورهای شمال سرگرم رسیدگی به مسائل حقوق بشر و محیط زیست هستند و توجهی به جنوب ندارند و لذا سازمان ملل باید توجه افکار عمومی این کشورها را به گستردگی فقر در جهان سوم جلب کند.

رئیس جمهوری اوکراین:

اوکراین علیه هیچ کشوری ادعای ارضی ندارد

● سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از دولت اوکراین خواست که سلاح های هسته ای را از این کشور برچیند، به تعهدات بین المللی شوری احترام بگذارد و مسائل و اختلافهای مسکو و کیف را به صورت صلح آمیز حل و فصل کند.

به گزارش واحد مرکزی خبر از مسکو، مقام های ۱۶ کشور عضو ناتو، پس از برگزاری یک جلسه در بروکسل، با صدور بیانیه ای اعلام کردند: ناتو انتظار دارد که اوکراین نحوه مناسبات آینده خود با دولت مرکزی مسکو و دیگر جمهوری های عضو اتحاد شوروی را از طریق مذاکرات صلح آمیز مشخص سازد.

از سوی دیگر، به گزارش آسوشیتد پرس، اوکراین اعلام کرد که از حمله ناتو ترسی ندارد؛ هرچند که احتمال نمی دهد با روسیه مناقشه ارضی پیدا کند.

آنتولی زلنکو، وزیر خارجه اوکراین به خبرنگاران گفت: اوکراین می خواهد کشور بی طرف و غیر اتمی باشد و در هیچ یک از بلوک بندی های نظامی شرکت نکند. واسیلی دوردی تنس، رئیس کمیته دفاعی پارلمان نیز گفت: نیروهای مسلح بخش اساسی کشوری است که حق حاکمیت دارد. از سوی دیگر، وقتی فرانسه و آلمان و سایر کشورها ارتش دارند، چرا ما نباید داشته باشیم؟ پیش بینی می شود که این نیرو بین ۹۰ هزار تا ۴۰۰ هزار سرباز داشته باشد و این به توانایی مالی اوکراین بستگی دارد.

وی سپس تأکید کرد که این نیرو فقط به سلاح های متعارف مجهز خواهد شد.

لئونید کراوچوک، رئیس جمهوری تازه انتخاب شده اوکراین گفته است: تمامی سلاح های هسته ای مستقر در اوکراین زیر نظر یک فرماندهی مرکزی (مشترک) و احتمالاً بر اساس موافقت نامه ای با روسیه، بیلوروسی و قزاقستان، قرار خواهد گرفت.

گویا اوکراین در وهله نخست می خواهد که یک گارد ملی برای رویارویی با شویبهای داخلی تشکیل دهد. لئونید کراوچوک، رئیس جمهوری برگزیده اوکراین گفت: اوکراین کشوری دموکراتیک و صلح جو خواهد بود و همه شهر وندانش از حقوق برابر بهره مند خواهند شد. وی سپس تأکید کرد که این کشور با جمهوری های سابق اتحاد شوروی بیوندهای نزدیک اقتصادی برقرار می کند.

به گزارش آسوشیتد پرس، کراوچوک سپس گفت که اوکراین علیه هیچ کشوری ادعای ارضی ندارد و البته، هیچ ادعائی را هم در مورد اراضی خود نمی پذیرد. وی قول داد برای توسعه اقتصادی بکوشد، کارخانه های نظامی را به صنایع غیرنظامی تبدیل کند و ده درصد تولید ناخالص ملی را به آموزش و پرورش اختصاص دهد.

رئیس جمهوری اوکراین افزود: این کشور تمام پیمان های بین المللی اتحاد جماهیر شوروی سابق را محترم می شمارد و حقوق اقلیت های قومی را حراست و آزادی مذهب را تضمین خواهد کرد.

کراوچوک بار دیگر گفت که اوکراین مایل است از طریق مذاکره با آمریکا و شوروی تمام سلاح های هسته ای را در خاک خود نابود کند.

از سوی دیگر، معاون وزارت خارجه شوروی، هنگام دیدار از بروکسل، اوکراین را متهم کرد که قصد دارد کنترل سلاح های هسته ای اتحاد شوروی را در خاکش به دست گیرد.

وی گفت: اوکراین مایل است سلاح های هسته ای داشته باشد و به قدرت های هسته ای بپیوندد.

یهودیان مهاجر از رفتن به فلسطین پشیمان شده اند

○ یهودیان مهاجر، پس از روبرو شدن با مشکلات بسیار، از جمله بیکاری فزاینده، دریافته اند که سرزمین موعود جایی نیست که آنها خیال می کردند!

● با افزایش مهاجرت یهودیان از فلسطین اشغال شده، رژیم صهیونیستی برنامه‌هایی برای جلوگیری از خروج آنها تدارک دیده است. مجله لبنانی الحوادث درباره این رویداد نوشت: برنامه جابجایی یهودیان و کوچاندن آنها به فلسطین اشغال شده که اسرائیل از آن برای ساختن آبادی‌های یهودی‌نشین و باجگیری بیشتر از عرب‌ها بهره می‌گرفت، اینک برای این رژیم مشکل‌آفرین شده است، زیرا بسیاری از آنها خواستار بازگشت به میهن اصلی خود هستند.

— به نوشته این نشریه، علیرغم تبلیغات و ادعاهای اسرائیل، طرح جابجایی یهودیان شکست خورده است، زیرا یهودیان مهاجر پس از روبرو شدن با مشکلات بسیار، از جمله بیکاری، دریافته‌اند که «سرزمین موعود» جایی نیست که تصور می‌کرده‌اند. به گونه‌ای که حدود ۴۰ درصد یهودیان شوروی در سرزمین اشغال شده بیکار هستند و یا به کارهایی تن داده‌اند که گویا در شان آنها نیست. از اینرو، صف‌های طولانی از این مهاجران در برابر کنسولگری شوروی در فلسطین اشغال شده — برای گرفتن روادید و بازگشت به کشورشان — دیده می‌شود.

با توجه به این مسائل، مهاجران یهودی برای خروج از سرزمین‌های اشغال شده باید مبلغی به عنوان جریمه به دولت اسرائیل بپردازند. همچنین اسحاق شامیر در سفر اخیرش به آمریکا از این کشور خواسته است که از دادن روادید ورود به مهاجران یهودی خودداری کنند. از سوی دیگر، رژیم اسرائیل مجبور شده است که نظامیان را به جای یهودیان مهاجر در آبادی‌های یهودی‌نشین اسکان دهد.

— به نوشته الحوادث، اسرائیل مدعی است که آبادی‌های یهودی‌نشین کمربند امنیتی این کشور است؛ از اینرو، مهاجرت معکوس یهودیان موقعیت اسرائیل را در مذاکرات صلح تضعیف کرده و آمریکا از این مسئله برای فشار بر اسرائیل سود می‌برد.

خطر قحطی و جنگ داخلی شوروی را تهدید می‌کند

● با گسترش مشکل کمبود مواد غذایی در مسکو، میخائیل گورباچف از چهار جمهوری شوروی خواست که به این شهر آذوقه بفرستند. در این حال، رسانه‌های گروهی شوروی خبر دادند که مردم در بعضی مناطق برای دزدیدن گوسفند به مزارع یورش برده‌اند.

گورباچف چند روز پیش در تلویزیون گفت: مسکوب کمبود جدی مواد غذایی روبروست و از جمهوری‌ها و شهرهای دیگر خواست به این شهر کمک کنند. با این حال، جمهوری‌های شوروی از فرستادن مواد غذایی به بیرون از مرزهایشان بیش از پیش جلوگیری می‌کنند، زیرا بیم دارند که در محدوده خودشان مشکل کمبود پیش آید.

فروپاشی سیستم حمل و نقل کشور نیز باعث تاخیر جدی در تحویل مواد غذایی شده است.

گورباچف در تلگرام‌هایی به رهبران جمهوری‌های اوکراین، قزاقستان، روسیه سفید و مولداوی هشدار داد که وخامت اوضاع ممکن است که اعتراض‌های گسترده علیه اصلاحات اقتصادی منجر شود.

ژنرال لئونید کوزنیداف، رئیس ستاد ارتش شوروی نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: شوروی در آستانه جنگ داخلی است.

به گزارش خبرگزاری تاس، وی یادآور شد که مبارزه بین گروه‌ها و جنبش‌های ملی، کشور را مضمحل کرده و اراده مردم برای اتحاد، پس از توطئه ماه اوت گذشته، بیش از پیش ناپایده گرفته می‌شود.

کوزنیداف همچنین توضیح داد که هرج و مرج، بی‌قانونی، فساد و تبهکاری کشور را فرا گرفته و پایه‌های اقتصاد نیز فرو ریخته است. این در حالی است که نیروهای ملی‌گرا با شتاب سرگرم ایجاد پاسداران خود هستند؛ نیروهایی که فردا با هم خواهند جنگید.

وی سپس با اشاره به اینکه ارتش می‌تواند به سیاستمداران کمک کند، در عین حال یادآور شد که ارتش نمی‌خواهد مردم را به کاری مجبور کند. او سپس تأکید کرد که ارتش نمی‌تواند بیش از این خفت و خواری را تحمل کند.

بر اساس گزارشی دیگر، یازدهم جمهوری شوروی، در یک اجلاس مشترک که در مسکو برگزار شد، اعلام کردند که در جمهوری می‌خواهد یک ارتش مستقل تشکیل دهد و هیچ چیز نمی‌تواند مانع تشکیل این ارتش‌ها شود.

به گزارش رویتر، وزیر دفاع شوروی نیز در این اجلاس حضور داشت.

رئیس جمهوری آمریکا:

واشنگتن راه‌های اقدام تلافی جویانه علیه لیبی را بررسی می‌کند

○ وزیر خارجه آلمان: در دو حادثه بمب‌گذاری‌ها در هواپیمای پان آمریکن در سال ۱۹۸۸ و در هواپیمای یوتاد در سال ۱۹۸۹ مسئولیت لیبی بسیار آشکار است.

● جورج بوش، رئیس جمهوری آمریکا، گفت واشنگتن راه‌های اقدام تلافی جویانه علیه لیبی را که متهم به شرکت در انفجار هواپیمای پان آمریکن در اسکاتلند است، بررسی می‌کند.

به گزارش خبرگزاریها، بوش افزود: هر تصمیمی که در این باره بگیرد، می‌کوشد مطمئن شود که از حمایت مردم آمریکا برخوردار است.

رئیس جمهوری آمریکا سال گذشته، هنگام تلاش برای متزوی کردن عراق، پیش از جنگ خلیج فارس، همین حرف را زده بود. بوش گفت: مقام‌های آمریکا با رهبران کشورهایی که اتباعشان در حادثه سقوط هواپیمای پان آمریکن در دسامبر سال ۱۹۸۸ در اسکاتلند کشته شدند، سرگرم گفتگو هستند.

جورج بوش که در کنفرانس ناشران آمریکایی در فلوریدا سخن می‌گفت، از صحبت درباره راه‌های اقدام تلافی جویانه علیه لیبی خودداری کرد، اما گفت که هیچ احتمالی را رد نمی‌کند.

وی توضیح داد که ما در جستجوی راهی برای پاسخ احتمالی به این اقدام تروریستی — البته غیر از محاکمه دو عامل اصلی آن — هستیم.

مقام‌های آمریکایی گفتند: در حال حاضر دو شق احتمالی بررسی می‌شود که عبارتند از: تحریم جهانی صادرات نفت لیبی و یا تحریم هواپیماهای مسافربری این کشور.

یک مقام آمریکایی که خواست نامش فاش نشود، گفت: این اقدام‌ها را می‌توان با هماهنگی سازمان ملل متحد انجام داد.

برنت اسکوکرافت، مشاور امنیت ملی آمریکا قبلاً گفته بود که مایل است اتحادی، البته کوچکتر از اتحاد ضدعراق علیه لیبی شکل بگیرد.

آمریکا و انگلیس چندی پیش به طور رسمی دو تروریست لیبیانی را به شرکت در بمب‌گذاری در هواپیمای پان آمریکن متهم کردند و گفتند که این عملیات به دستور سرهنگ قذافی صورت گرفته است. لیبی بلافاصله این اتهام را رد کرد و گفت: هدف از این اتهام وجه‌المصلحه قرار دادن لیبی در معامله آزادی کروگان‌های غربی در لبنان بوده است.

از سوی دیگر، هانس دبتریش گنشر، وزیر خارجه آلمان اظهار داشت که در دو حادثه بمب‌گذاری در هواپیمای پان آمریکن در سال ۱۹۸۸ و یوتا در سال ۱۹۸۹، مسئولیت «بسیار آشکار» لیبی مشهود است. وی سپس از دولت لیبی خواست افرادی را که مظنون به شرکت در این ماجراها هستند، تسلیم کند.

حسنى مبارک رئیس جمهوری مصر نیز در پاریس گفت:

در مورد گزارش‌های مبنی بر احتمال کاربرد زور علیه لیبی، به اتهام بمب‌گذاری در هواپیمای پان آمریکن، نگران است. در همین حال، سفیر لیبی در آنکارا اعلام کرد که واشنگتن در تلاش برای ایجاد بحران در روابط آنکارا و طرابلس است. و بالاخره، نمایندگان چند سازمان فلسطینی و لبنانی، با تجمع در یکی از هتل‌های غرب بیروت، بر همبستگی خود با لیبی تأکید و تهدیدهای آمریکا علیه این کشور را محکوم کردند.

دولت اسپانیا از اقدامات آمریکا علیه لیبی حمایت کرد. این موضوع به دنبال ارسال نامه‌ای از سوی وزیر خارجه آمریکا به وزیر خارجه اسپانیا اعلام شد.

در این نامه که در رابطه با جنجال اخیر آمریکا مبنی بر دخالت لیبی در سرنگونی هواپیماهای مسافربری ارسال شد، حمایت اسپانیا از اقدامات آمریکا درخواست شده است.

رئیس دفتر اطلاعات دیپلماتیک وزارت امور خارجه اسپانیا گفت: اسپانیا در این زمینه با متحدین خود یعنی آمریکا، فرانسه و انگلیس همراه است.

وی از دولت لیبی خواست که در مراحل بررسی قضائی مربوط به این امر بطور جدی همکاری کند.

در همین حال، وزارت امور خارجه فرانسه اعلام کرد: در صورت ثابت شدن مسئولیت لیبی در بمب‌گذاری در یک هواپیمای فرانسوی در دو سال گذشته، فرانسه احتمالاً روابط دیپلماتیک خود را با آن کشور قطع خواهد کرد.

به گزارش خبرگزاری آلمان از پاریس، دانیل برنارد، سخنگوی وزارت خارجه فرانسه گفت: در آن صورت، فرانسه اقداماتی از جمله قطع روابط رسمی به عمل خواهد آورد.

دادستان فرانسه دستور دستگیری دو تن از مأموران سرویس مخفی لیبی را صادر کرده است. این دو نفر متهم به دست داشتن در بردن یک بمب به داخل هواپیمای فرانسوی یوتا هستند که منجر به انفجار آن بر فراز نیجر در سال ۱۹۸۹ شد و در این حادثه ۲۷۱ مسافر کشته شدند. لیبی مشارکت خود در این رابطه را تکذیب کرده است.

با این حال، معمر قذافی، در یک مصاحبه تلویزیونی، گفت که وی هرگز دو مأمور اطلاعاتی لیبی را که از طرف آمریکا و انگلیس متهم به دخالت در بمب‌گذاری در هواپیمای مسافربری پان آمریکن شده‌اند، تحویل نخواهد داد.

به گزارش آسوشیتدپرس از رم، قذافی گفت: قانون لیبی، مانند قانون هر کشور دیگر، اجازه دستگیری شهروندان لیبیایی مظنون به دخالت در بمب‌گذاری را به مقامات صلاحیتدار آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی نمی‌دهد.

نیروهای ناظر صلح در مرز عراق و کویت می مانند

● ژنرال گوتتر گرایندل، فرمانده اتریشی نیروهای ناظر صلح سازمان ملل در مرزهای عراق و کویت، عقیده دارد که این نیروها سال ها در این منطقه حضور خواهند داشت.

روزنامه اتریشی «استاندارد» با درج این مطلب نوشت: گرچه برخورد های نظامی بین نیروهای مرزی عراق و کویت کاهش یافته، ولی فعالیت قاچاقچیان اسلحه و مشروبات الکلی در این منطقه مرزی که اغلب با مرزبانان محلی برخورد های نظامی داشته اند، مشکلات عمده ای برای نیروهای ناظر صلح سازمان ملل فراهم می سازد.

ژنرال اتریشی که بیشتر افراد غیرنظامی عراق را مسئول نقض موافقتنامه آتش بس می داند، گفت: در جریان جمع آوری مینهای منطقه مرزی در یک هفته ۲۰ عراقی غیرنظامی کشته و ۱۵۰ تن دیگر زخمی شدند.

از سوی دیگر، روزنامه اتریش «دی پرسه» خبر داد که یک کمیسیون سازمان ملل قرار است در ماه فوریه آینده خطوط مرزی بین عراق و کویت را در منطقه بی طرف بین دو کشور تعیین کند.

از سوی دیگر، به گزارش سنای آمریکا که اخیراً انتشار یافت، حاکی است: عراق با صدور تجهیزات و ماشین آلات ساختمانی به سوی ایران، تحریم اقتصادی سازمان ملل متحد را نادیده می گیرد.

خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از خبرگزاری فرانسه گزارش داد: پیتز گالبریت، عضو کمیسیون خارجی سنای آمریکا و تهیه کننده گزارش مذکور می گوید: عراق که کالاهای غربی را به بهای ناچیزی می فروشد، تحریم اقتصادی سازمان ملل متحد را که بر اساس آن هر نوع صادرات این کشور ممنوع شده است، نادیده می گیرد.

این سناتور آمریکایی می گوید: در سفر ۹ روزه اش به منطقه کردستان، در ماه سپتامبر گذشته، تمرکز کم سابقه ماشین آلات ساختمانی، جرقه های غول پیکر، بولدزرها و دیگر تجهیزات تسطیح زمین را در نزدیکی مرز ایران مشاهده کرده است.

پاکستان دادن اورانیوم به عراق را تکذیب کرد

● بازرسان سازمان ملل در گزارش های خود مدعی شده اند که عراق از پاکستان اورانیوم غنی شده گرفته است.

به گزارش خبرگزاری آلمان، پاکستان این گزارش ها را ساختگی و شیطنت آمیز توصیف کرده است. در این باره، خبرگزاری پاکستان به نقل از منابع رسمی اعلام کرد: هدف این گزارش ها که به وسیله رادیو هند و تلویزیون انگلیس پخش شده، خدشه دار کردن پاکستان و در فشار قراردادن این کشور است.

این منابع گفتند: عراق تنها کشور در جهان اسلام است که همواره روابط سردی با پاکستان داشته است. از سوی دیگر، روزنامه آمریکایی واشنگتن پست چندی قبل در این باره نوشت: مقداری اورانیوم غنی شده که قابل استفاده در تولید بمب اتمی است، در مرکز تحقیقاتی تویته در نزدیکی بغداد شده که نه بخشی از کالاهای فرانسوی قبل از جنگ خلیج فارس است و نه از برنامه موسوم به کالورتون عراق است.

بر اساس این گزارش، گویا پاکستان، علیرغم تحریم صدور تکنولوژی هسته ای به این کشور، تنها کشور در جهان اسلام است که توانائی غنی کردن اورانیوم را دارد.



تری ویت جاسوس «سیا» بوده است کلیسای انگلیس وسیله ای برای اجرای مقاصد سیاسی

● نیویورک - خبرگزاری جمهوری اسلامی: شبکه تلویزیونی دولتی آمریکا، در یک گزارش تحقیقاتی، فاش کرد که «تری ویت»، در جریان تلاش هایش برای آزادی گروگان های غربی در لبنان، به صورت عامل سازمان های اطلاعاتی آمریکا و تحت امر «الیور نورث» فرد اول رسوائی «مک فارلین» عمل می کرده است.

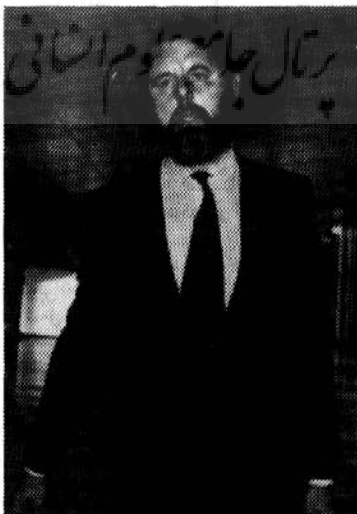
شبکه «بی.بی.سی» به نقل از «یوجین داگلاس» یکی از سفیران سابق آمریکا و از دوستان تری ویت گزارش داد: الیور نورث یک دستگاه ردیاب الکترونیکی را تحویل تری ویت داده بود تا در آخرین سفرش به بیروت اتریا حمل کند و تا آمریکاییان بتوانند نگهداری گروگان ها را کشف کنند.

به موجب این گزارش، نورث پس از ترغیب ویت برای سفر به بیروت این دستگاه را در لندن تحویل او داد.

آمریکاییها طرح انجام یک حمله کماندونی را به محل نگهداری گروگانها که قرار بود شب هنگام با استفاده از هلیکوپتر صورت بگیرد، در سازمان سیا و شورای امنیت ملی تدوین کرده بودند.

یک مقام مسئول در دولت رونالد ریگان به «بی.بی.سی» گفت: از طریق هواداران ولید جنبلاط رهبر دروزی های لبنان که محافظت ویت را برعهده داشتند، مطلع شد که پس از کشف دستگاه کوچک ردیاب در کمر بند تری ویت توسط گروه های لبنانی که گروگان های غربی را در اختیار داشتند، ویت، ربوده شد.

وی گفت: جنبلاط که ابتدا شدیداً اتهام جاسوسی تری ویت را رد می کرد، پس از مشاهده ردیاب



الکترونیکی، متقاعد شد که او برای آمریکاییها جاسوسی می کند.

به گفته کارشناسان اطلاعاتی آمریکا، این دستگاه کوچک با ارسال امواج بر روی فرکانس های ویژه و دریافت آن به وسیله ماهواره های جاسوسی آمریکا، محل تری ویت را مشخص می کرد.

یوجین داگلاس در این برنامه که فرانت لاین (خط مقدم) نام داشت، گفت: تری ویت در آزادی دو گروگان آمریکائی در سال ۱۹۸۵ نقش تعیین کننده ای نداشت، بلکه از او برای سرپوش نهادن بر مذاکرات محرمانه مک فارلین و نورث با نمایندگان دولت ایران استفاده می شد، یک مقام امنیتی دولت ریگان به «بی.بی.سی» گفت: نورث به رغم مخالفت سیا، «اف.بی.ای»، پنتاگون و وزارت خارجه، تری ویت را مورد استفاده قرار داد و به عملیات آزادی گروگان ها ادامه داد.

سمیر حبیبی یک اسقف مسیحی و از دوستان قدیمی تری ویت، اطلاع قبلی ویت از مذاکرات محرمانه نورث با ایران را رد کرد و گفت: تری ویت مانند انسان کوری وارد این بازی شده بود و از سوء استفاده های سازمان های اطلاعاتی آمریکا بی اطلاع بود. وی به این شبکه گفت: ویت پس از افشای ماجرای ایران کنترا برای نشان دادن استقلال عمل خود در ژانویه ۱۹۸۷ به بیروت رفت.

شبکه تلویزیونی «سی.بی.اس» آمریکا نیز گزارش داد: تری ویت، گروگان انگلیسی که در لبنان اسیر بود، گیرنده ای همراه داشت تا اولیور نورث که در آن هنگام عضو شورای امنیت ملی آمریکا بود، بتواند محل دقیق گروگانهای غربی در لبنان را بشناسد.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از واشنگتن، تری ویت هنگام ربوده شدنش در ماه ژانویه ۱۹۸۷، به عنوان فرستاده ویژه کلیسای انگلیس، آمده بود که درباره آزادی گروگانهای غربی در لبنان گفتگو کند. اما وی در واقع به طور محرمانه با اولیور نورث که بعدها به علت دست داشتن در ماجرای ایران گیت از کار برکنار شد، همکاری می کرد.

در همین حال، رابرت رانسی، اسقف اعظم سابق کانتربری از این که تری ویت فرستاده ویژه وی توسط عوامل آمریکائی درگیر در ماجرای ایران گیت مورد استفاده قرار گرفته، ابراز تأسف کرد.

اسقف اعظم سابق کانتربری در واقع از اینکه کلیسای وسیله ای برای اجرای مقاصد سیاسی شده است، ابراز شگفتی کرده است.

از سوی دیگر، نخست وزیر انگلیس از سیاست انعطاف ناپذیر لندن در برابر گروگان بگیرها دفاع کرد و گفت: حوادث اخیر توجیه کننده سیاست ماست که می گوئیم در هیچ شرایطی نباید با کسانی که گروگان می گیرند معامله کرد.

میجر که در مجلس عوام انگلیس سخن می گفت، همچنین ابراز امیدواری کرد که آدم ربایان از این سیاست درس گرفته باشند و بعد از این دیگر شاهد این اقدام های پست نباشیم.

مارلین فیتز واتر، سخنگوی کاخ سفید نیز از آزادی دو گروگان غربی ابراز خرسندی کرد، اما در عین حال خواستار آزادی همه کسانی شد که در منطقه گروگان هستند.

از سوی دیگر، اسحاق شامیر نخست وزیر اسرائیل از آزادی دو گروگان غربی در لبنان استقبال کرد و گفت: این امر در آزادی زندانیان عرب توسط اسرائیل تأثیری نخواهد داشت.

به گزارش رویتر، شامیر گفت: آزادی زندانیان عرب تنها هنگامی صورت می گیرد که سربازان اسرائیلی که در لبنان اسیر هستند، به کشورشان بازگردند. با این حال، دبیر کل سازمان ملل اخیراً تأکید کرد که مرحله بعدی در راه آزادی همه گروگان ها اقدام اسرائیل برای رهائی گروهی از مسلمانان از بند است.